

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232863

UNIVERSAL
LIBRARY

المرفوعات المنصوبات المجرورات

اسامي	امثله	اسامي	امثله	اسامي	امثله
فاعل	قام زيدٌ	مفعول	ضربتُ زيداً	مجرور بافتتاح	علامةٌ زيدٌ
مفعول تام لم يفتتح	ضرب زيدٌ	مفعول مطلق يعني مفعول	ضربتُ ضرباً	مجرور بحرف جر	من الصبرة والى الكوفة
مبتدأ خبر	زيدٌ قائمٌ	مفعول مع	اسمى المارة والخشبته	نكرة اسمها غلط بكرهه او شاع ذوالج بود وغيره	
اسم كان اخواتها	كان زيدٌ قائماً	مفعول له	ضربتُ نادياً	ضما	انت وهو ضربت ايك وعلامة لك وصبر بك
خبر ان واخواتها	ان زيداً قائمٌ	طرف زمان	صمتُ يوم الجمعة	اعلام	زيد وعمر وكبر و...
اسم اول المشبهين	ما زيدٌ قائماً	ظرف مكان	دخلت الدار	موصولات	الذي التي من و ما واي وذا و...
توابع		حال	جاري زيداً كذا	اسماء اشارات	تلك ذاك ذلك ان تين تهي ف...
صفة	زيدٌ فاضلٌ	تمييز	منوان سمناً	معرف بلام	الرجل القرس
بدل	جاري زيدٌ خوك	اسم لافعى جنس	لا اله الا الله	مضاف بسبوي ضمير	علامة وعلامة وع...
تاكيد	جاني القوم كلهم	منادي	يا عبداً لله	مضاف بسبوي اعلام	علامة زيد
معطوف	جاني زيدٌ وعمرٌ	خبر كان اخواتها	كان زيدٌ قائماً	مضاف بسبوي موصول	علامة الذي عندي
وبعدين قياس كن توابع منصوب		اسم ان اخواتها	ان زيداً قائمٌ	مضاف بسبوي اسم	علامة نداء وعلامة
ومجرور او توابع جمع تابع است وان		مستثنى	ما جاني القوم الا زيداً	مضاف بسبوي موصول	علامة الرجل

أَفَوْضُ إِلَهُي إِلَى اللَّهِ

فخرست کتب مطبوعه و مکتوبه ملق با نذر محمد

ضمیری

شرح نامه منظومه

نامه عامل منظومه

نویسنده خلاصه

نویسنده خلاصه

فخرست رسائل مرقومه بره اش

آجر زبده مع تعلیقات

جسل

تمش

نامه عامل عربی

در مطبع حسنی میر حسن ضوی حلیم طبع پوشید

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله جميعين
 اما بعد ان ارشدك الله تعالى الى ان مختصرى الحاشية ودر علم نحو كه مبتدى رابعه
 از حفظ مفردات لغت و معرفت اشتقاق ضبط مهمات تصرف باسانى كه ميقت
 تركيب عربى راه ناپذير و دي معرفت اعراب و بنا و سوره و جودن باقى در موفيق الله تعالى
 و عونه **فصل** بدلكه لفظ مستعمل در سخن عرب و قسم است مفرد و مركب مفرد لفظى باشد
 تنها كه دلالت كند بر يك معنى آن را كلكه گویند و كلكه بيه قسم است اسم چون رجب و فلان
 حرف و صند چون اهل چنانكه در تصرف معلوم شده است اما مركب لفظى باشد كه از
 كلمه يا شتر جاهل شده باشد و مركب دو گونه است مفيد و غير مفيد مفيد است كه چون قابل
 بران سكوت كند سامع را خبرى باطلبي معلوم شود آن جمله گویند و كلام غير مفيد
 قسم است خبريه و انشاويه **فصل** بدلكه جمله خبريه است كه قابل شنيد
 و كذب صفت توان كرد و آن بر دو نوع است **اول** آنكه خبر و

[illegible]

اولش اسم باشد و آن را جمله اسمیه گویند چون **ید عالم** یعنی زید و اما است خبر
و شمسند الیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دوم سندا است آن را خبر گویند
و دوم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون **ضرب ید** زید
زید خبر و اولش سندا است و آن را فعل گویند و خبر و دوم سندا الیه است و آن
فاعل گویند و بدانکه سندا حکم است و سندا الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سندا الیه
یواند بود و فعل سندا باشد و سندا الیه تواند بود و حرف سندا باشد و نه سندا الیه
فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش ابعث کذب صفت نتوان کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اضربت منی چون لا تضررت و استفهام چون هل ضربت ید و منی
چون لیت ید یا حاضر و تثنی چون لعل عمر و انا و عفو چون بعث و شترت و یان
یا الله و عرض چون اللان یا فاضیبت ید و اسم چون و ابتدا و من یا یقبح چون ما
آخست و آخسین بدانکه مرکب مفید است که چون قائل ید ان سکت کند سامع
خبر می باطل می حاصل نشود و آن بنامه **اول** است و کتب ضانی چون ید و خزان ان
و دوم را مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و **و** مرکب ثانی و او است
که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع
عشر که در اصل احد عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو
را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب
است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم
دوم متضمن خبری نباشد چون علبک و خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی
اکثر علیا و جنبه دوم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون غلام و
قایم و عنده احد عشر در جهاد و جاب علبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا
چون ضربت ید قایم یا تقدیر چون اضربت که آنست در و مستتر است

و سندا الیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دوم سندا است آن را خبر گویند و دوم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون ضربت ید زید زید خبر و اولش سندا است و آن را فعل گویند و خبر و دوم سندا الیه است و آن فاعل گویند و بدانکه سندا حکم است و سندا الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سندا الیه یواند بود و فعل سندا باشد و سندا الیه تواند بود و حرف سندا باشد و نه سندا الیه فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش ابعث کذب صفت نتوان کرد و آن بر چند قسم است امر چون اضربت منی چون لا تضررت و استفهام چون هل ضربت ید و منی چون لیت ید یا حاضر و تثنی چون لعل عمر و انا و عفو چون بعث و شترت و یان یا الله و عرض چون اللان یا فاضیبت ید و اسم چون و ابتدا و من یا یقبح چون ما آخست و آخسین بدانکه مرکب مفید است که چون قائل ید ان سکت کند سامع خبر می باطل می حاصل نشود و آن بنامه اول است و کتب ضانی چون ید و خزان ان و دوم را مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و و مرکب ثانی و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع عشر که در اصل احد عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری نباشد چون علبک و خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی اکثر علیا و جنبه دوم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون غلام و قایم و عنده احد عشر در جهاد و جاب علبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا چون ضربت ید قایم یا تقدیر چون اضربت که آنست در و مستتر است

و سندا الیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دوم سندا است آن را خبر گویند و دوم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون ضربت ید زید زید خبر و اولش سندا است و آن را فعل گویند و خبر و دوم سندا الیه است و آن فاعل گویند و بدانکه سندا حکم است و سندا الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سندا الیه یواند بود و فعل سندا باشد و سندا الیه تواند بود و حرف سندا باشد و نه سندا الیه فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش ابعث کذب صفت نتوان کرد و آن بر چند قسم است امر چون اضربت منی چون لا تضررت و استفهام چون هل ضربت ید و منی چون لیت ید یا حاضر و تثنی چون لعل عمر و انا و عفو چون بعث و شترت و یان یا الله و عرض چون اللان یا فاضیبت ید و اسم چون و ابتدا و من یا یقبح چون ما آخست و آخسین بدانکه مرکب مفید است که چون قائل ید ان سکت کند سامع خبر می باطل می حاصل نشود و آن بنامه اول است و کتب ضانی چون ید و خزان ان و دوم را مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و و مرکب ثانی و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع عشر که در اصل احد عشر و تسعة و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری نباشد چون علبک و خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی اکثر علیا و جنبه دوم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون غلام و قایم و عنده احد عشر در جهاد و جاب علبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا چون ضربت ید قایم یا تقدیر چون اضربت که آنست در و مستتر است

[illegible][illegible]

[illegible]

و عمرو سوم اسما اشارات چهارم اسماء موصوله و این قسم را ثبها ت گویند
یعنی معرفه به نداء چون بازید و یا راجع بشخص معریفه بلفظ لام چون الرجل مفتوح مضایف
بنیکی از اینها چون غلامه غلامتید و غلام نادو غلام الی عندی غلام الرجل و نکره آنست
که موضوع باشد برای چیزی غیر متجانس مثل رجل و قوس فصل بدانکه اسم بر دو اقسام
نذر و مؤنث مذکر آنست که در علامت تا نیست نباشد چون رجل مؤنث آن است
که در علامت تا نیست باشد چون امرأة و علامت تا نیست چهار است تا چون طایفه و اصل
مقصود چون حلی و الف مدوده چون حرار و تار مقدره چون ارض که در اصل ارضه بود
است بدلیل ارضه زیر که تصغیر سماء را به اصل خود برد و این مؤنث سماعی گویند و بدانکه
مؤنث بر دو قسم است تحقیقی لفظی تحقیقی آنست که بازار او حیوانی مذکر باشد چون امرا
که بازار او جل است و اما نه که بازار او جل است و لفظی آنست که بازار او حیوانی ذکر باشد
چون طایفه ذوقه بدانکه اسم بر سه صفت است واحد وثنی و مجموع واحد آن است که
دلالت کند بر یکی چون رجل و ثنی آنست که دلالت کند بر دو سبب آن که الف یا یا
ما قبل مفتوح نوئی منکسوره یا آخرش پیوند چون رجلاان و حلین مجموع آنست
که دلالت کند بر بیش از دو سبب آن که تغییری در واحد کرده باشند لفظاً چون حال
تقدیر چون فلک که واحدش نیز فلک است بر وزن فعل جمعش هم فلک است
بر وزن ابیسی بدانکه جمیع باعتبار لفظ بر دو قسم است جمع تکسیر و جمع تصحیح جمع تکسیر
آنست که بنا بر واحد در سلامت نباشد چون جال مساجد و ابنیه جمع تکسیر در
ثلاثی بساماع تعلیق دارد و یائیس و مجال نیست اما در باعی و خماسی بر وزن فعال
چون تحفر و جفا فر و محشر و جفا فر جذف حرف خا مس و جمع تصحیح آنست که
بنا بر واحد در سلامت نباند و آن بر دو قسم است جمع مذکر و جمع مؤنث مذکر آنست
که واوی ما قبل مضموم یا یا می ما قبل مکسور و نوئی مفتوح و آخرش پیوند چون سلون

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

[illegible]

و عشرين جلا و ايت مسلين اذ لي مال و عشرين جلا و مرث مسلين اولي مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شان بتقدیر ضمه
باشد و نصب بتقدیر فتحه و جر بتقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و ایت موسی علای مرث موسی علای یا نذر هم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای ماقبل کسور باشد چون قاضی غرض بتقدیر ضمه باشد و نصب نشاء
لفظی و جرش بتقدیر کسره چون جانی القاضی و ایت القاضی مرث بالقاضی یا نذر هم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی غرض بتقدیر واو باشد و نصب جر
بیاء ماقبل کسور چون لاء مسلمی که در اصل مسلمون بودند و اضافت ما قطع شده و اد
و با جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده اند مسلمی ضمیر مکرر اکسره
بدل کرده اند و ایت مسلمی مرث مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع با اعتبار دو حواله اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع بر اینی بتقدیر جمع مذکر و بر وی حدیث مخاطبه غرض بضمه باشد و نصب بتقدیر جریم کردن
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و میای چون بر می
رفعش بتقدیر ضمه باشد و نصب بتقدیر لفظی جریم بحدف لام چون بو لغیر و بر می و لن لغیر
و لن بر می و لم لغیر و لم بر می و مفر و مقل النی چون یضربش بتقدیر ضمه باشد و
نصب بتقدیر فتحه و جریم بحدف لام چون یو یرضی و لن یرضی و لم یرضی چهارم صحیح یا معقل
یا ضمیر یا و نونهای کوره رفع شان با ثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هما یضربان
و یغزوان و یرضیان و یرجع مذکر گوی هم یغزوان و یغزوان و یرضون و
یرضون مفر و مونث حاضر گوی انت تضربین نصب جریم بحدف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و عشرين جلا و ايت مسلين اذ لي مال و عشرين جلا و مرث مسلين اولي مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شان بتقدیر ضمه
باشد و نصب بتقدیر فتحه و جر بتقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و ایت موسی علای مرث موسی علای یا نذر هم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای ماقبل کسور باشد چون قاضی غرض بتقدیر ضمه باشد و نصب نشاء
لفظی و جرش بتقدیر کسره چون جانی القاضی و ایت القاضی مرث بالقاضی یا نذر هم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی غرض بتقدیر واو باشد و نصب جر
بیاء ماقبل کسور چون لاء مسلمی که در اصل مسلمون بودند و اضافت ما قطع شده و اد
و با جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده اند مسلمی ضمیر مکرر اکسره
بدل کرده اند و ایت مسلمی مرث مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع با اعتبار دو حواله اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع بر اینی بتقدیر جمع مذکر و بر وی حدیث مخاطبه غرض بضمه باشد و نصب بتقدیر جریم کردن
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و میای چون بر می
رفعش بتقدیر ضمه باشد و نصب بتقدیر لفظی جریم بحدف لام چون بو لغیر و بر می و لن لغیر
و لن بر می و لم لغیر و لم بر می و مفر و مقل النی چون یضربش بتقدیر ضمه باشد و
نصب بتقدیر فتحه و جریم بحدف لام چون یو یرضی و لن یرضی و لم یرضی چهارم صحیح یا معقل
یا ضمیر یا و نونهای کوره رفع شان با ثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هما یضربان
و یغزوان و یرضیان و یرجع مذکر گوی هم یغزوان و یغزوان و یرضون و
یرضون مفر و مونث حاضر گوی انت تضربین نصب جریم بحدف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و عشرين جلا و ايت مسلين اذ لي مال و عشرين جلا و مرث مسلين اولي مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شان بتقدیر ضمه
باشد و نصب بتقدیر فتحه و جر بتقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و ایت موسی علای مرث موسی علای یا نذر هم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای ماقبل کسور باشد چون قاضی غرض بتقدیر ضمه باشد و نصب نشاء
لفظی و جرش بتقدیر کسره چون جانی القاضی و ایت القاضی مرث بالقاضی یا نذر هم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی غرض بتقدیر واو باشد و نصب جر
بیاء ماقبل کسور چون لاء مسلمی که در اصل مسلمون بودند و اضافت ما قطع شده و اد
و با جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده اند مسلمی ضمیر مکرر اکسره
بدل کرده اند و ایت مسلمی مرث مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع با اعتبار دو حواله اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع بر اینی بتقدیر جمع مذکر و بر وی حدیث مخاطبه غرض بضمه باشد و نصب بتقدیر جریم کردن
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و میای چون بر می
رفعش بتقدیر ضمه باشد و نصب بتقدیر لفظی جریم بحدف لام چون بو لغیر و بر می و لن لغیر
و لن بر می و لم لغیر و لم بر می و مفر و مقل النی چون یضربش بتقدیر ضمه باشد و
نصب بتقدیر فتحه و جریم بحدف لام چون یو یرضی و لن یرضی و لم یرضی چهارم صحیح یا معقل
یا ضمیر یا و نونهای کوره رفع شان با ثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هما یضربان
و یغزوان و یرضیان و یرجع مذکر گوی هم یغزوان و یغزوان و یرضون و
یرضون مفر و مونث حاضر گوی انت تضربین نصب جریم بحدف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و لم یزنیاء و در سبع مذکر گوئی لن یضربوا و لن یغزوا و لن یضربوا و لن یضربوا و واحد
مؤنث حاضر گوئی لن یضربنی و لن تغزینی و لن یرمی و لن یضربن **فصل** در آنکه عوامل اعراب در
قسمت لفظی معنوی قسم اول در لفظی بدانکه عوامل لفظی بر سه قسم است حروف و
فعالان اسما و این دسته باطنی کنیم انشاء الله تعالی **اول** عوامل خبر و آن
در **فصل** اول در حروف عامله در سه و آن پنج قسم است **قسم اول**
حرف و جر و آن هفت است با و من و الی و حی و فی و لام و ز و ت و ما و ف و هم و عن و علی و کما
تشبیه مذ و منند و حاشا و خلا و عدا و این حرف است اسم وند و آن حرف را بجزر کنند چون المال آن
و **قسم** دوم حروف بی فعل و آن شش است این **اول** کان و لکن و لعل و این حروف اسمی باید
منصب و خبری مرفوع چون ان بما فایم نیدر اسم ان گویند و فایم را خبر ان گویند و بدانکه این
و آن و تشخیص و کان تشبیه لکن حرف است و آن کسیت حرف مثنی و بعض حرف ستر
سیدوم با و لا تشبیهان بلعین مل میکنند عمل حسن آنکه گوئی مازید فایم نیدر است
و فایم خبر چهارم لا لفظی جنس اسم این اگر مضایا باشد منصوب و خبرش مرفوع نحو لا علام
حیل طریقت فی الدار و اگر مفعول باشد مثنی یا خبری فقیه چون لا حیل فی الدار و اگر بعدا و معرّفه یا مکرر
یا موقوف دیگر لازم باشد و لفظی باشد یعنی عمل نکند و آن مفعول مرفوع باشد یا خبری چون لا ریح عند
ولا عمر و اگر بعد این لا مکرر مفعول باشد مکرر یا مکرر دیگر در و پنج وجه است چون لا حول ولا قوّة
الا بالله و لا حول ولا قوّة الا بالله و لا حول ولا قوّة الا بالله و لا حول ولا قوّة الا بالله و لا حول
ولا قوّة الا بالله و آن پنج است یا وایا و ییا و انی و همزة مفتوحة و این
حروف منادای مضایا یا نصب کنند چون یا عبدا لله و مضایا مضایا را چون یا یا
جلا و مکرر غیر معین را چنانکه اعمی گوید یا راجلا خد بیدی منادای مفعول معرّفه مثنی باشد
بر علامت رفع چون یازید و یازیدان و یا مستطین و یا یوسیی یا قاضی آنکه انی و
همزه برای نزدیک است و یا یا و ییا برای دریا علامت **فصل** در حروف و

[illegible]

در فعل مضارع و آن دو است **قسم اول** هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
بین سبب اول مصدر که گویند و **قسم** آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
ششم **قسم** کی چون است که کی داخل آن چهار **قسم** اول چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود و نحو ما کان السید یحبهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخلو لارزمنک یا یعطینی حتی و او الصرف لآم کی و فاکه در جواب شش حرف است
امر و نهی و نفی و استفهام و نهی و عرض و استثناء مشهوره **قسم دوم** هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شایسته چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف انصرف بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم جزا و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود و
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
جزا است بط جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جزا و درون لازم بود چنانکه ان
تا چه فانت مکرّم و ان آیت یذا فاکرّمه ان تاک عمر و فلا تهبنه و ان اگر متنی فخر اک
بیر یا **قسم دوم** در عمل افعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است **قسم اول** معرّف بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه مستعنی
فاعل بر رفع کند چون قام ریّ و ضرب عمر و شش اسم را به نصب کند **اول** فعل
مطلق را چون قام ریّ قیاماً و ضرب ریّ ضرباً و **قسم** مفعول فیه را چون صمت
یوم الجمیع و نسبت فو تک **قسم سوم** مفعول معرّف اخبار البیّه و واجبات ای مع اخبار چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما لزیّد و ضربته نادید بحجیم حال را چون زیّد را کما ششتم نیز را
و فیکه در نسبت فعل فاعل بهما باشد چون طالب را یه نفساً اما فعل متعدی مفعول له

در فعل مضارع و آن دو است
قسم اول هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
بین سبب اول مصدر که گویند و
قسم آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
ششم قسم کی چون است که کی داخل آن چهار
قسم اول چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود و نحو ما کان السید یحبهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخلو لارزمنک یا یعطینی حتی و او الصرف لآم کی و فاکه در جواب شش حرف است
امر و نهی و نفی و استفهام و نهی و عرض و استثناء مشهوره
قسم دوم هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شایسته چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف انصرف بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم جزا و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود و
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
جزا است بط جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جزا و درون لازم بود چنانکه ان
تا چه فانت مکرّم و ان آیت یذا فاکرّمه ان تاک عمر و فلا تهبنه و ان اگر متنی فخر اک
بیر یا
قسم دوم در عمل افعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است
قسم اول معرّف بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه مستعنی
فاعل بر رفع کند چون قام ریّ و ضرب عمر و شش اسم را به نصب کند
اول فعل
مطلق را چون قام ریّ قیاماً و ضرب ریّ ضرباً و
قسم مفعول فیه را چون صمت
یوم الجمیع و نسبت فو تک
قسم سوم مفعول معرّف اخبار البیّه و واجبات ای مع اخبار چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما لزیّد و ضربته نادید بحجیم حال را چون زیّد را کما ششتم نیز را
و فیکه در نسبت فعل فاعل بهما باشد چون طالب را یه نفساً اما فعل متعدی مفعول له

در فعل مضارع و آن دو است
قسم اول هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
بین سبب اول مصدر که گویند و
قسم آن چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
ششم قسم کی چون است که کی داخل آن چهار
قسم اول چون آید آن قوم و آن با فعل مضارع مصدر باشد یعنی آید قیامک و
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود و نحو ما کان السید یحبهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخلو لارزمنک یا یعطینی حتی و او الصرف لآم کی و فاکه در جواب شش حرف است
امر و نهی و نفی و استفهام و نهی و عرض و استثناء مشهوره
قسم دوم هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شایسته چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف انصرف بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم جزا و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود و
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
جزا است بط جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جزا و درون لازم بود چنانکه ان
تا چه فانت مکرّم و ان آیت یذا فاکرّمه ان تاک عمر و فلا تهبنه و ان اگر متنی فخر اک
بیر یا
قسم دوم در عمل افعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است
قسم اول معرّف بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه مستعنی
فاعل بر رفع کند چون قام ریّ و ضرب عمر و شش اسم را به نصب کند
اول فعل
مطلق را چون قام ریّ قیاماً و ضرب ریّ ضرباً و
قسم مفعول فیه را چون صمت
یوم الجمیع و نسبت فو تک
قسم سوم مفعول معرّف اخبار البیّه و واجبات ای مع اخبار چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما لزیّد و ضربته نادید بحجیم حال را چون زیّد را کما ششتم نیز را
و فیکه در نسبت فعل فاعل بهما باشد چون طالب را یه نفساً اما فعل متعدی مفعول له

نکته چون ضرب بر عمود و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او
باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند است
که واقع شود بعد از فعلی آن معنی آن فعل باشد چون در ضرب با و قیاما و مثبت قیاما مفعول
فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود و آن اظرف گویند و اظرف بر دو گونه است اظرف
زمان چون یوم و صمت یوم الجمع و اظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است
که مذکور باشد بعد از او و معنی مع چون اجبات رجارا لبر و اجبات ای مع اجبات مفعول
الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در مثبت اگر اما لبر
حال اسمی مکرر که دلالت کند بر نتیجه فاعل چون کبار کبار یا زید زید یا کبار یا بریه مفعول
مشدود در ضرب یاد شد و آیا بریه بر و در اکثر نقیض یاد کردیم فاعل و
مفعول از و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر تا باشد حال استقدم از و چون
جانی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب فیترسمی است که
مع ابهام کند از عدد و چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از
کیل چون فیضان یا یا از مساحت چون فانی السماء قدر را چه سجایا و مفعول به اسمی است
که فعل فاعل بر و واقع شود چون کب زید عمر و اید که این همه منصوبات بعد از تمانی
جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فندیه بلکه فاعل
بر و و هم است مظهر چون کب زید و مضمربان چون کب و هم ستر یعنی پوشید چون زید
که فاعل ضرب است ضرب ستر یعنی پوشیده بلکه چون فاعل موش حقیقی باشد
یا ضمیر موش علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت مند و هند قامت ای
و در مظهر موش غیر حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو وجه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و
قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجای فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را
سبب چون ضرب یوم الجمع یا مالا غیره باشد یا می تواند و یا و شبیه و فعل مجهول را

نکته چون ضرب بر عمود و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند است که واقع شود بعد از فعلی آن معنی آن فعل باشد چون در ضرب با و قیاما و مثبت قیاما مفعول فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود و آن اظرف گویند و اظرف بر دو گونه است اظرف زمان چون یوم و صمت یوم الجمع و اظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است که مذکور باشد بعد از او و معنی مع چون اجبات رجارا لبر و اجبات ای مع اجبات مفعول الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در مثبت اگر اما لبر حال اسمی مکرر که دلالت کند بر نتیجه فاعل چون کبار کبار یا زید زید یا کبار یا بریه مفعول مشدود در ضرب یاد شد و آیا بریه بر و در اکثر نقیض یاد کردیم فاعل و مفعول از و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر تا باشد حال استقدم از و چون جانی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب فیترسمی است که مع ابهام کند از عدد و چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از کیل چون فیضان یا یا از مساحت چون فانی السماء قدر را چه سجایا و مفعول به اسمی است که فعل فاعل بر و واقع شود چون کب زید عمر و اید که این همه منصوبات بعد از تمانی جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فندیه بلکه فاعل بر و و هم است مظهر چون کب زید و مضمربان چون کب و هم ستر یعنی پوشید چون زید که فاعل ضرب است ضرب ستر یعنی پوشیده بلکه چون فاعل موش حقیقی باشد یا ضمیر موش علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت مند و هند قامت ای و در مظهر موش غیر حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو وجه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجای فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را سبب چون ضرب یوم الجمع یا مالا غیره باشد یا می تواند و یا و شبیه و فعل مجهول را

نکته چون ضرب بر عمود و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند است که واقع شود بعد از فعلی آن معنی آن فعل باشد چون در ضرب با و قیاما و مثبت قیاما مفعول فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود و آن اظرف گویند و اظرف بر دو گونه است اظرف زمان چون یوم و صمت یوم الجمع و اظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است که مذکور باشد بعد از او و معنی مع چون اجبات رجارا لبر و اجبات ای مع اجبات مفعول الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در مثبت اگر اما لبر حال اسمی مکرر که دلالت کند بر نتیجه فاعل چون کبار کبار یا زید زید یا کبار یا بریه مفعول مشدود در ضرب یاد شد و آیا بریه بر و در اکثر نقیض یاد کردیم فاعل و مفعول از و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر تا باشد حال استقدم از و چون جانی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب فیترسمی است که مع ابهام کند از عدد و چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از کیل چون فیضان یا یا از مساحت چون فانی السماء قدر را چه سجایا و مفعول به اسمی است که فعل فاعل بر و واقع شود چون کب زید عمر و اید که این همه منصوبات بعد از تمانی جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فندیه بلکه فاعل بر و و هم است مظهر چون کب زید و مضمربان چون کب و هم ستر یعنی پوشید چون زید که فاعل ضرب است ضرب ستر یعنی پوشیده بلکه چون فاعل موش حقیقی باشد یا ضمیر موش علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت مند و هند قامت ای و در مظهر موش غیر حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو وجه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجای فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را سبب چون ضرب یوم الجمع یا مالا غیره باشد یا می تواند و یا و شبیه و فعل مجهول را

فصل المسمیة فاعله گویند و در عوشت را مفعول مالم اسم فاعله گویند **فصل** بدانکه فعل متعدی
بر چهار قسم است اول متعدی یک مفعول چون نه یاد عمر و آدم و مفعول که اقتضای
یک مفعول را باشد چون اعطی فخری معنی او باشد چون اعطیت زید آدم را و در اینجا
زید آینه جایز است دوم متعدی و مفعول که اقتضای یک مفعول را نباشد و این افعال
قلوب چون علمت فطنت و ثبت خلقت و عمت و ایت و حدت چون علمت زید
فاضل و فطنت زید عالم را چهارم متعدی مسمی مفعول چون انعم ارحم انوار و خبر و ثار و حدت چون
اعلم الله زید آدم و افاضل بدانکه اینهم مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در علمت و
مفعول سیوم در انعمت مفعول له و مفعول معه را بجای فاعل نتوانند نهاد و دیگر ما را
شاید در باب عطیت مفعول اول بمفعول مالم اسم فاعله لائق باشد از مفعول دوم
فصل بدانکه افعال ناقصه اند کان صار و ظل و باث اضع و مسمی اضعی عا و
واض و عند اول و ما زال و ما انفک و ابرح و ما فقی و ما دام و مسمی این افعال فاعل
نہا تمام نشود و محتاج باشند بجزئی بدین سبب ایشان را ناقصه گویند و در جمله اسمیه
روند و مسند الیه را بر رفع کنند پسند را نصب چون کان قائما مرفوع را اسم کان
گویند و منصو را خبر کان گویند و باین ترتیب کن بدانکه بعضی از این افعال غیر
ما فقی و ما زال بعضی احوال فاعل تنها تمام شود چون کان مطرشه باران معنی تحصل
و او را کان مه گویند و کان انده نیز باشد بدانکه افعال مقاربه چهار است عسی و کا د
و کرب و اوشک این افعال در جمله اسمیه وند چون کان اسم را بر رفع کنند الا آن که
خبر ایشان فعل مضارع باشد با آن کن عسی زید ان یحسب عی یا بی ان عسی زید عی
و شاید فعل مضارع با آن فاعل عسی باشد و خبر احتیاج نیفتد چون عسی ان یحسب
زید و محل رفع بمعنی مصدر **فصل** بدانکه افعال مح و دوم چهار است نغم و حنا
برای مح و نغم سائر برای نم و بر چه ما بعد فاعل باشد آن را مخصوص بآله

[illegible]

ما یخرج بالذم لو شطر است که فاعل معرفت بلام باشد چون نعم الرجل یوما مصداق
مفعول به و ضمیر نعم صاحب القوم یا صبیحه مستتر تمیز بکلمه منصوبه چون نعم حلالا یفعل نعم یوما
مستتر و نعم و حلالا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و حلالا خبر مفعول یوما و فاعل
و مفعول بالبع و همچنین اهل و یسا اهل و فصل بدانکه افعال تعجب و صیغه از مصدر
تلاشی مجرد باشد اول ما افعله ما احسن بوجه عکس است زید تقدیره انما شیء احسن
ما یعتی ای شیء است و محل رفع با ابتدا و احسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو
در مستتر و زید مفعول دوم افعیل چون احسن صیغه احسن مرست معنی خبر تقدیر
احسن بلامی صیغه احسن بار آمده است **باب سوم** در عمل اسماء عامله و آن ماز
قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان آن است من و ما و ان و می و ای و آئی و آوای و آما
چونما و مهابا فعل مضارع را بجزم کند چون من نصرت احسن ما یفعل افعیل و احسن
اجلس و می و ای و آئی و آوای و آما و آنکه افعال کتب و اذ و ما یفعل و احسنما و احسنما
افصد و مهابا و احسنما و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون مینبات و مینبات
و مینبات عان اسم را بنا بر فاعلیت بر رفع کنند چون مینبات یوم العبدای بعد سوم
اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و یفعل و علیک و ذنک و یا احسنما را نصب
کنند بنا بر مفعولیت چون وید زید ای و یفعل و احسنما فاعل معنی
یا استقبال عمل فعل معروف گذشته طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از
باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی
حون زید ضارب ابوه عمده یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب
ابوه بکرا یا موصول چون طانی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمدا و الحال
باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب
زید عم یا حرف نفی چون ما قایم زید همان عمل که قائم و ضرب میگرد و قائم و ضارب

نعم الرجل یوما مصداق مفعول به و ضمیر نعم صاحب القوم یا صبیحه مستتر تمیز بکلمه منصوبه چون نعم حلالا یفعل نعم یوما مستتر و نعم و حلالا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و حلالا خبر مفعول یوما و فاعل و مفعول بالبع و همچنین اهل و یسا اهل و فصل بدانکه افعال تعجب و صیغه از مصدر تلاشی مجرد باشد اول ما افعله ما احسن بوجه عکس است زید تقدیره انما شیء احسن ما یعتی ای شیء است و محل رفع با ابتدا و احسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو در مستتر و زید مفعول دوم افعیل چون احسن صیغه احسن مرست معنی خبر تقدیر احسن بلامی صیغه احسن بار آمده است باب سوم در عمل اسماء عامله و آن ماز قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان آن است من و ما و ان و می و ای و آئی و آوای و آما چونما و مهابا فعل مضارع را بجزم کند چون من نصرت احسن ما یفعل افعیل و احسن اجلس و می و ای و آئی و آوای و آما و آنکه افعال کتب و اذ و ما یفعل و احسنما و احسنما افصد و مهابا و احسنما و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون مینبات و مینبات عان اسم را بنا بر فاعلیت بر رفع کنند چون مینبات یوم العبدای بعد سوم اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و یفعل و علیک و ذنک و یا احسنما را نصب کنند بنا بر مفعولیت چون وید زید ای و یفعل و احسنما فاعل معنی یا استقبال عمل فعل معروف گذشته طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی حون زید ضارب ابوه عمده یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب ابوه بکرا یا موصول چون طانی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمدا و الحال باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب زید عم یا حرف نفی چون ما قایم زید همان عمل که قائم و ضرب میگرد و قائم و ضارب

نعم الرجل یوما مصداق مفعول به و ضمیر نعم صاحب القوم یا صبیحه مستتر تمیز بکلمه منصوبه چون نعم حلالا یفعل نعم یوما مستتر و نعم و حلالا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و حلالا خبر مفعول یوما و فاعل و مفعول بالبع و همچنین اهل و یسا اهل و فصل بدانکه افعال تعجب و صیغه از مصدر تلاشی مجرد باشد اول ما افعله ما احسن بوجه عکس است زید تقدیره انما شیء احسن ما یعتی ای شیء است و محل رفع با ابتدا و احسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل احسن هو در مستتر و زید مفعول دوم افعیل چون احسن صیغه احسن مرست معنی خبر تقدیر احسن بلامی صیغه احسن بار آمده است باب سوم در عمل اسماء عامله و آن ماز قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان آن است من و ما و ان و می و ای و آئی و آوای و آما چونما و مهابا فعل مضارع را بجزم کند چون من نصرت احسن ما یفعل افعیل و احسن اجلس و می و ای و آئی و آوای و آما و آنکه افعال کتب و اذ و ما یفعل و احسنما و احسنما افصد و مهابا و احسنما و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون مینبات و مینبات عان اسم را بنا بر فاعلیت بر رفع کنند چون مینبات یوم العبدای بعد سوم اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و یفعل و علیک و ذنک و یا احسنما را نصب کنند بنا بر مفعولیت چون وید زید ای و یفعل و احسنما فاعل معنی یا استقبال عمل فعل معروف گذشته طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی حون زید ضارب ابوه عمده یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب ابوه بکرا یا موصول چون طانی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمدا و الحال باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب زید عم یا حرف نفی چون ما قایم زید همان عمل که قائم و ضرب میگرد و قائم و ضارب

و بدل العطف و بدل البعض بدل الكل آنست که بدلش لول مبدل منه باشد چون جانی
 زیاده که بدل البعض آنست که بدلش خبر و مبدل منه باشد چون کتب زیاده را سه
 و بدل الاستعمال آنست که بدلش متعلق مبدل منه باشد چون تکتب زیاده و بدل
 العطف آنست که بعد از غلط بلفظی دیگر یابد کند چون مررت بر حل حار چهارم
 عطف بحرف و او تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از حرف عطف
 چون جانی زیاده و عمر و حروف عطف ده است در فصل سوم یا و کیم ان الله تعالی
 و او را عطف نسق نیز گویند عطف بیان و او تابعی است غیر صفت که متبوع را
 روشن گرداند چون قسم یا نهد او حصص عمر و فیکه کنیت مشهور است
 در بیان منصرف و غیر منصرف آنست که هیچ سبب از سبب مانع صرف در
 نباشد و غیر منصرف آنست که دو سبب از سبب مانع صرف در و باشد سبب مانع صرف
 ده است عدل و صفت تانیث و معرفه و مجرور جمع و ترکیب و وزن فعل الف و نون
 مزید تان چنانچه در علم عدل است و علم و در ثلاث و شکست صفت است و عدل و
 در طلحه تانیث است و علم و در زینب تانیث معنوی است و علم و در حلی تانیث است
 مالف مقصوره و در حمزه تانیث است مالف مدوده و این هونست بجای دو سبب است
 و در ابراهیم عجمیه است و علم و در مساجد و مصابح جمع منتهی الجموع بجای دو سبب است
 و در لعلک ترکیب است و علم و در حمد وزن فعل است و علم و در سکران الف و
 نون زائد تان است و در صفت و در عثمان الف و نون زائد تان است و علم
 و تحقیق غیر منصرف از کتب معلوم شود **فصل سوم** در حروف غیر
 عامه و آن نوزده قسم است **اول** حروف تنبیه و آن سه است **یا و ا و او**
و و م حروف ایجاب و آن شش است **نعم و لی و کل و امی و حی و ان** **سوم** حروف تنبی
 و آن دو است **ای و آن** کفره تعالی نادیناه **ان یا** یا نولهیم **چهارم**

تمت الخاتمة

فمنها من كان له من الدنيا ما كان له من الآخرة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس

مجلس السرايا

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله رب العالمين

مجلس المصطفى في دار الحديث
بمدينة مكة المكرمة

مجلس الوزراء
الرياض

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

فان كان

(علي)

التنوع الاول

و اصل
جسم العبد و بزره و اصل
فقط بالکسر و بعضی بالضم و اصل جمع این برداشت
از اسم الخطایم و در شد و اسم مشتق
و در آن چهار لغت است اسم بالکسر و بالضم و بزره و اصل است ۱۶ من
فقط بالکسر و بعضی بالضم و اصل جمع این برداشت
از اسم الخطایم و در شد و اسم مشتق
و در آن چهار لغت است اسم بالکسر و بالضم و بزره و اصل است ۱۶ من

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہارِ دہلی

[illegible][illegible]

بعد از توحید خداوند و درود مصطفی

و در مصلحت فخر او

و در این کتاب که در این کتاب است
ف و در این کتاب که در این کتاب است
اطلاق کرده اند

وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَعَلَى مَنْ تَبِعَهُمْ مِنْ بَنِي آلِهِ
وَعَلَى مَنْ تَبِعَهُمْ مِنْ بَنِي آلِهِ

نعت الپاک پیغمبر رسول جلیل

بافهم اول و سکون ثانی و فتح ثالث
و و او ساکن معنی ملک انام است

عادل و نام بادشاہ
کیان و بر بادشاہ
صاحب شکر است
و بزم اول

شماره اول
جلد اول
تقریباً ۱۰۹
تقریباً ۱۰۹

خامی دین آفتاب سعدت ظل خدا

۱۱

[illegible]

بر خلائق واجب و بر بنده باشد فرض عین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون وعای شایز اوہ سال و نہ صبح و

زادہ

والله اعلم بالصواب

النوع الثاني
تعلق على البيت المصنوع بالصلب
البيت والصليبي من الحجر المقطع
الحرف ا ب ج د هـ و ز ح ط ي ك ل م ن
و قد عُدنا الحروف في بيت علم
لغة النازية

النوع الثالث
خزان مادة
المستعملين
التي تفضل
النوع الرابع
النوع الرابع

[illegible][illegible]

خرو مشبدر

[illegible]

العوام المصوبة
 وادعوا العاقل في المش
 وادعوا العاقل في المش
 وادعوا العاقل في المش
 وادعوا العاقل في المش

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والفا
 لمتقين والصلوة على رسوله
 وسلامه وبعد
 سبوا الذين اطلقوا في
 الارض على افعالهم ان
 اعطاك على افعالهم ان
 والذين فوجوا ابا
 والعاقل في المش
 والمفعول بالسمو على
 من فوجوا في المش
 كلها منصوبة بغير
 وقت فاما دخلت الدار

ما زلت في كم حواس تفهام باشد في خبر
 ما زلت في كم حواس تفهام باشد في خبر
 ما زلت في كم حواس تفهام باشد في خبر
 ما زلت في كم حواس تفهام باشد في خبر

ثالث ايشان كاین رابع ايشان
 ثلث ايشان كاین رابع ايشان
 ثلث ايشان كاین رابع ايشان
 ثلث ايشان كاین رابع ايشان

نوبو واسماء افعال وازانش صاحبند
 نوبو واسماء افعال وازانش صاحبند
 نوبو واسماء افعال وازانش صاحبند
 نوبو واسماء افعال وازانش صاحبند

و دیگر افعال متعارف در عمل چون ناقص اند

چون این خیال
دال منی تنگ
سختی خیال
مکینش هم
مغاسع و نیک
نوعی

است آن کا دو کرب با او شک دیگر عسی

[illegible]

چار همچون نعم بس ساء دیگر جدا

افعال مقارنه

[illegible]

أَوْضُ أُمْرِي إِلَى الْبَدَنِ أَنْ تَصِيرَ بِالْعَبْدِ

قطعه تاریخ اشعج که متعلی مخلص باظهر



بطبع شرح صد عالم در شعاع که مولانا جامی که
بخوشی و شد اظهر که تاریخ بود این نظم جامی که گفت
۱۱۹۹

در مطبع حسینی مجله محمد نکر میر حسن ضوی طبع نمود

حَاشِيَةُ أَجْرُومِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

النوع الاول

نوع اول مفہوم حرف جر بود میدان یقین

کلاندرین یک بیتاً در حُملہ جون و سپر

يَا مَعْزُومًا وَكَافًّا لَا مَدَامَ وَأَوْسَدُ وَتَحِلُّ

رَبُّ مَرْجَانٍ عَدَانِي عَمَّنْ عَلَيَّ حَتَّى أَلْ

صلاحت برادر

شرح معنی ہر یک از توفیق باری می کنم

استغاثه رایه الصاق طرقت قسم

ہم تصاحباً تقابل تعدیہ دان مطلقاً

تالو در بهر وقت از جمله اسماء و صفات
جمع است و زن را افعال است

گشت استعمال و مخصوص لفظ الله

به شبیه است کاف و اقوان و زائد

نیز اسم آمد یعنی مشکل کاف ای ناس

لَا مَبْرَأَ لَكَ مِنْ عَاقِبَتِ عِلْمِ

نور زاید عن مراد بعد قول ای سر

بهر تنزیه است
بسیار شستنی
بسیار عبادت

بهر تنزیه است جاشانی برای ظرفیت
خو جانی التزم جاشانی ظرفیت
در صورت فعل بودن آن ای آمد مراوم
سوی زید

بهر استعلا علی وزن برای است
علی حقیقی باشد زید علی اسطوخ دوم
عاری عوفیه دین

بهر تبیض و بیان هم آید در نفی یک
نحو قول عالی فاجبه الرخس
بن آلفان

عن برای بعد بهر استها حتی
فی وزن هم آید در نفی
و در وزن هم آید در نفی

هم مع شوند این هر و لیکن مثل
سیدان فقط مانند آمدند بعد از آمدن تنها نحو آید در نفی
هم آید در نفی

در ضمیر هست استعمال حتی نادر و
خانه و در نفی

نیز در معنی علی هم آید استعمال
هم آید در نفی

لیکه در ظرفیت استعمال او شد غالبا
هم آید در نفی

بر علی و عن چون داخل شود باشند هم
و گاهی بر علی و عن من جار و داخل شود آثرین این هر دو هم گردند
نحو من معنی ای از جانب دست راست من و عن یکدیگر ای از روی
پس معنی فوق جانب میشود ای مقتدر

بهر تنزیه است جاشانی برای ظرفیت
خو جانی التزم جاشانی ظرفیت
در صورت فعل بودن آن ای آمد مراوم
سوی زید
بهر استعلا علی وزن برای است
علی حقیقی باشد زید علی اسطوخ دوم
عاری عوفیه دین
بهر تبیض و بیان هم آید در نفی یک
نحو قول عالی فاجبه الرخس
بن آلفان
عن برای بعد بهر استها حتی
فی وزن هم آید در نفی
و در وزن هم آید در نفی
هم مع شوند این هر و لیکن مثل
سیدان فقط مانند آمدند بعد از آمدن تنها نحو آید در نفی
هم آید در نفی
در ضمیر هست استعمال حتی نادر و
خانه و در نفی
نیز در معنی علی هم آید استعمال
هم آید در نفی
لیکه در ظرفیت استعمال او شد غالبا
هم آید در نفی
بر علی و عن چون داخل شود باشند هم
و گاهی بر علی و عن من جار و داخل شود آثرین این هر دو هم گردند
نحو من معنی ای از جانب دست راست من و عن یکدیگر ای از روی
پس معنی فوق جانب میشود ای مقتدر

نوع ثانی شش حرف و نوع ثالث شد و هر
یک از اینها را به همین ترتیب که در اولی کا
النوع الثاني الثالث
ان با آن کان لیت لیکن بعد
ناصب اسم اند رابع و جبر ضد ما و
شرح
ان با آن کند تحتی مضمون جعل
پس کان از بهر شبیهت می جا
ان را کسور خوان ابتدا و بعد قول
بعد موصول و ثم مفتوح خوان چار
زان یکی نیست کان واقع شود میرضا
نیز چون واقع شود معقول فاعل مبتدا

[illegible]

پس چو ما کافہ را نشان شو، لایحی یقین

لغو کردند از غسل چون انما و انما

پہرہ استہراک لیکن ہم بود و رد کلام

کنز روی معنی است در کیف اختلاط ای می شود

پس تمنی را بولدیت ترجی را عمل

می‌کند لا نفی استقبال و نفی حال ما

النوع الرابع
نوع رابع - نعت حرف ناصب اسم المندس

نوع رابع هفت حرف ناصب اسم اند پس

واویا و ہمزہ، اِلَّا اَیَا و امی

بهر استنسا است الاعم بود معنی او

ایا و نمزه چون آيا و امی بیا بهزند

نوع خاص بنمایند و اکنون نیز گرداری نمود

بہر اقرب اُمّیٰ و مُعرّب بہر اوسط ہست یا

بعد از آن از هر اربعه دان چهار بابا یا
النوع الخامس

آن دین پس کی اذن این چار حرف معتبر

فَضْلِ مُسْتَقْبَلِ كُنُودِ اِنْ حَمَلَهُ دَائِمُ اقْضَا

ابن استقبال و ماضی ہر دو داخل مشیو

لیک مستقبل شو، مفهوم وی از هر دو جا

بعد و اوفى و حتى لام حجد و لام

بعداً و هم آن مقتدر ایدای ابل سخن

[illegible]

لامدان ز بهرام و از برای نبی لا

[illegible]

وضع لما به استغراق و نفی مانع است

جا نیست بشک انتظار و هم جا

نوع سابع کان به شرط باشد نزوح

نوع السابع

من مامها و امی حشما و ماستی و نمی نم نام

انما انی تسم جازم اند مر فعل را

بر یکی زان برای شرط چوان این یقین

بمچوان داخل شود شرط و جزا را بیری

نوع ثامن ناصب اسم منکر چا

هست چون میتر باشد آن منکر هر کجا

نوع سابع کان به شرط باشد نزوح
نوع السابع
من مامها و امی حشما و ماستی و نمی نم نام
انما انی تسم جازم اند مر فعل را
بر یکی زان برای شرط چوان این یقین
بمچوان داخل شود شرط و جزا را بیری
نوع ثامن ناصب اسم منکر چا
هست چون میتر باشد آن منکر هر کجا

اولین لفظ عشر باشد مرکب با ^ح النوع الکما
من

چون نهم چنین تا تسع تسعین بر شمر این حکم

بازمانی که چو استفهام باشد فی خبر
مثبت ایشان کاین رابع ایشان
آن عشر تا تسع تسعین است از هر عدد

ماورای آن کنایه از عدد شصتی خطا

نوع تاسع را بیان وضع و شافی خوش

هست صدر بر علیل طالب او شفا

النوع التاسع

نه به واسماء و افعال و از ان شش صبا

و نیک و نیک و علیل چهل باشد

و این لفظ عشر باشد مرکب با النوع الکما
من چون نهم چنین تا تسع تسعین بر شمر این حکم
بازمانی که چو استفهام باشد فی خبر
مثبت ایشان کاین رابع ایشان
آن عشر تا تسع تسعین است از هر عدد
ماورای آن کنایه از عدد شصتی خطا
نوع تاسع را بیان وضع و شافی خوش
هست صدر بر علیل طالب او شفا
النوع التاسع
نه به واسماء و افعال و از ان شش صبا
و نیک و نیک و علیل چهل باشد

پس وید باز رفع اسم اینہیات دان

د و ن ک و با اسم خدا باشد بکنند اسم د

[illegible]

بعد از آن ششان شد و اسم می افتاد

میکنند لیکن روشی یا بیشتر را اقتصا
النوع العاشر النوع العاشر
نوع عاشر نیز و فعل اند کانا ناقص اند

رافع اسم اند و ناصب خبر چون بالا

08

[illegible]

مقرر مضمون جملہ با صبح و یا مسابو شام

نخل ساز و مقترن مضمون جمله با نهار

بات ساز و مقترن بالیل ضعی با صحا

تیر این جمله معنی صار بهم باشند تمام

لیک نخل بات نایه تمام برگز آیت

می کند تو قیت سی دامن جمله ولی

سما بان ت که آتش خبر دار و بستا

ما برح مازال انکف محنین ان مافتی

خطا استمر اخبار اسمها را بی خطا

یس به نفی مضمون حمل شدن شمع

حکم ما من نه الا فعال باشد حکما

Handwritten marginal notes in Persian script, providing commentary and grammatical analysis on the main text.

کان مبین گشت از طبع شریفی بخت را

برای نظم

[illegible]

بہر ظن خلت و حبت و چون ظننت اہل تشو

ای خیال کردم ^{۱۲} بگذاشتم ^{۱۱} غیبت

ما ضللاً ۱۲

19

کے لئے ایک نیا راستہ تلاش کرنا پڑے گا۔

$\frac{1}{2} \pi$

کونہ سے کلمہ پڑھتا ہے۔

پنجاه مفهوم البصر شود معنی را از یاد یعنی دوم ز یاد اول

هم وحدت نیست و معنی صفت ای خدا

نحو وحدت است
انفصال ای از معنی
لاغوی را این است
فعلی و فاعلی

سیره نوع سماعی چون بعین ز هم ضلیم و ذلیم

کوشش را را باشد علم قیاسی مدعا

بعد از ان بفت قیاسی اسم فاعل مصدر است

اسم مفعول مضاف و فعل باشد مطلقا

پس صفت باشد که او مانند اسم فاعل است

به قسم اسم تام باشد نائب تشریح

فعل عامل هست اما مطلقا بی اشتراط

واقع خواه لازم باشد آید

بهره قافی این است
نوع سماعی چون بعین
کوشش را را باشد
بعد از ان بفت قیاسی
اسم مفعول مضاف
پس صفت باشد که
به قسم اسم تام
فعل عامل هست
واقع خواه لازم
بهره قافی این است
نوع سماعی چون بعین
کوشش را را باشد
بعد از ان بفت قیاسی
اسم مفعول مضاف
پس صفت باشد که
به قسم اسم تام
فعل عامل هست
واقع خواه لازم

رفع فاعل بود و فعل و مفعول را

فعل و رفع می کند منصوب فی لازم

اسم فاعل اسم مفعول و صفت با مصداق

در عمل چون فعلهای پیشی رفع و اسباب

شرط مصد و عمل باشد منون بود

تا با استعمال از بهر عمل باشد

اسم فاعل را معنی حال مستقبل شد

شرط آنکه باشد معتد بر مبتدا

یا که بر موصوف یا ذوالحال بر حرف

یا بر استفهام یا موصول ای صاحب ذکا

دعا
عمر و حاشا زان
باب
اعلم ان لا یستغفر
نیت
و کلمه
فان لم یستغفر
و وجب
عجل الاله
حاز اعجاب
عجل فی الدار
وان شئت
فی الدار
الناس
انواع المفرد
المقصود
والصفات
فاما المفرد
المقصود
النسب
تتبع

یقین آن
در حق این در شرط ایستد مید

در حق گیر و جمع و تثنیه

تصائب اسم تام باشد کان

تصائب اسم تام باشد کان

معنی تمامش آنکه او را سوزی

عامل فعل مضارع معنوی

عامل فعل مضارع معنوی

اسم معنوی است چون اسم فاعل

اسم فاعل است

شصت حرف اسم فاعل است

شصت معنی تمام اسم تام

شده اضافت بکمی چنان

لیس معنوی و اکو

معنوی بود عامل یقین

الحمد لله والتمه که نسخی مظهر شرح مائه عامل منظومه تصنیف ناولا ناجامی

در متن آرمیه برجانبه تجشیه مبولی قدرت احمد صاحب مکه تها

و تصحیح و تعالیه خادم الطلبة مقبول احمد و کتابت شوالاا در صحنه

در حق این در شرط ایستد مید
در حق گیر و جمع و تثنیه
تصائب اسم تام باشد کان
معنی تمامش آنکه او را سوزی
عامل فعل مضارع معنوی
عامل فعل مضارع معنوی
اسم معنوی است چون اسم فاعل
اسم فاعل است
شصت حرف اسم فاعل است
شصت معنی تمام اسم تام
شده اضافت بکمی چنان
لیس معنوی و اکو
معنوی بود عامل یقین
الحمد لله والتمه که نسخی مظهر شرح مائه عامل منظومه تصنیف ناولا ناجامی
در متن آرمیه برجانبه تجشیه مبولی قدرت احمد صاحب مکه تها
و تصحیح و تعالیه خادم الطلبة مقبول احمد و کتابت شوالاا در صحنه

شصت معنی تمام اسم تام

استدلال فی الشیاء والآخره

احمد دوله له از مجموعه نحو شرح مائه عالم تصحیح
و تحشی فاضل لوزعی عالم لمعی جامع مقول و
منقول آفت فروع و اصول لای الهی
صاحب فیض آبادی در بیست
لکنتو متصل الی آخره یک
نصف فصح بطبع محمد
در شهر رمضان المبارک
۱۲۵۹

استدلال حاجی محمد طبع

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

Handwritten marginal notes in cursive script, likely in Persian or Arabic, surrounding the top of the page.

[illegible]

و یقبول شاعر مصرعہ

حاکم از ابن زید
 متکبر و مذکور
 بشد و قول شاعر
 و گفته که نمی
 محض است چرا
 اصل است و حتی
 پس حتی است
 ربه خود بر
 و اگر بر
 مذکور افش
 سازد و گوید
 و بیروت
 اگر بر صورت
 بشد زیرا که
 بودن الی که
 وین عرف
 از پی است
 و اگر الی
 و مطلق
 و علی غیر
 ی آید
 نه مثل
 بر که
 سوار است

نحو المثال المذكور وسي محققه بالاسم الظاهر بخلاف الى مثال
 الحاشية الاربعة حتى ما الصلاح انشر
 حتمه ويقال اليه على للاستعلاء نحو زيد على السطح وعيلته
 مثال استعلاء
 وقد تكون بمعنى الباء نحو مرت عذبة معنى رثته ومن
 فعل بافعل تفرغ
 والجائزة نحو سمع السم عن القوس في للظرفية نحو
 حرف جاز مجرور مبتدأ خبره
 المال في الكيس ونظرت في الكتاب والاستعلاء نحو قوله
 مبتدأ خبره
 تعالى ولا تصلبكم في جذوع النخل والكاف للتشبيه نحو
 البنية دار غمام كشيء من ارضها
 كلاس قد يكون اداة نحو قوله تعالى ليس كمثل شي من ذلك
 مثل رثته اي يجوز وستر اسم تكون
 الغاية في الزمان الماضي نحو ما رايتك يديوم الجمعة او من المفعلة
 تومث باسفت مجرور جازك فعل ثبات كون كوست
 اي ابتداء عدم وتي اليه كان يوم الجمعة الى الآن قد تكون

وبقول شاعر مصرعي
 خاك ما بين في زاو
 منك كرو ذو سور
 بشد و ذوق شاعر حكيم
 و خشنه كني هم طبر
 خنص ست چه كدالي
 اسل ست و سني فرع
 بس سني اسيد خطا
 ربه خود بر تير سني
 و اكو ايد بر طاش غر
 ذكره افش را بايا
 سازد و كوند تيش
 و زنيوت الفدا
 بغير ضرورت تغير خا
 بشند زير كو كبت
 بوزن لي كه اسل
 و سني العرف ست
 ان سني سني است
 و اكو الفش كل خود
 ما نطق اشالي كه
 و علي غيره باشد لام
 ي آيد اشج
 نه مثال سني افكار
 زير كه سنيش بر افون
 سوار ست ۱۲

نحو المثال المذكور و سني محشبه بالاسم الطاهر بخلاف الينا
 احيات الالهية حتى الصالح ۱۳
 تمامه و يقال الاله على للاستعلاء نحو زيد على اسطح جبلية و
 مثال سني افون
 و قد تكون بمعنى الباء نحو مرت عني بمعنى مرت به و عن
 فعل باقل تفسر افون
 و المجاوزة نحو سني لسم عن لقوس في للظرفية نحو
 فعل باقل سني افون حرف جار مجوز مبتدا خبر ۱۴
 المال في الكيس و نظرت في الكتاب و للاستعلاء نحو قوله
 مبتدا ۱۵
 فعل باقل جار مجوز متعلق بفعل ۱۶
 تعالى و لا تصلبكم في جذوع اخلا و الكاف للتشبيه نحو
 الية دار غم كشيء لا يشبهها ۱۷
 كالاسد قد يكون في اداة نحو قوله تعالى ليس كشيء مني و من ذلك
 مثل خبر ۱۸
 الغاية في الزمان الماسني نحو ما رايته مذ يوم الجمعة او من ذلك
 توتنه بافت مجوز جار متعلق بافتان ۱۹
 اي ابتداء عدم و يوتي آياه كان يوم الجمعة الى الان قد يكونا
 ۲۰

وَقَوْلُ تَعَالَى
خَالِكٌ يَوْمَ الْقِيَامِ
شَكَرُكُمْ
وَقَوْلُ تَعَالَى
وَمَنْ يَخْشَى اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
مَخْرَجًا
أَمَّا مَنْ يَفْرُغْ
يَسْأَلْ عَنْ سُلْبَيْهِ أَفْجَا
رَبِّهِ خَوْفًا وَبُخْبًا
وَأُولَئِكَ يَرْجُونَ
الْعَذَابَ
مَذْكُورَ الْعِشْرِ بِأَيِّ
سَائِدَةٍ وَكُنْهٍ تَعْنِي
وَرَضِيَتْ الْفَتْرَ
بِفَرْغِ مَرْتِ مَفْرُغَةٍ
هَشْدَ زِيَارَةِ كُجَبَتِ
بُورُونَ لِي كَمَا سَلَّ
وَبَيْنَ الْعَرَفِ
أَنْتَ سَتَأْتِ
وَأَكْرَعَ الْعِشْرَ كُلَّ خَوْفٍ
مَذْكُورَ الْإِشْرِ بِأَيِّ
وَعَنِ غَيْرِهِ بِمَنْدَلَامِ
يَ آيَةُ ١٢
سَهْ مَثَلِ سَهْلٍ
زِيَارَةِ كُجَبَتِ
سَوَابِتِ ١٢

مَثَلُ الْمَثَلِ الْمَذْكُورِ فِي مَحْشَتِهِ بِالْإِسْمِ الطَّاهِرِ خِلَافَ الْإِسْمِ
أَيُّ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ
تَتَاء وَيُقَالُ أَيْ عَلَى الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ الْإِسْمِ
وَقَدْ كُنْ مَعْنَى الْبَاءِ الْخَوْفِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ
وَالْمَجَاوِزَةُ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ
الْمَالِ فِي الْكَلِمِ نَظَرْتُ فِي الْكِتَابِ وَلَا تَعْلَا نَحْوُ قَوْلِهِ
تَعَالَى وَلَا تَصْلُبْكُمْ فِي جَذْرِ فَوْعِ الْخَلِّ وَالْكَافِ لِلتَّشْبِيهِ
كَالْإِسْمِ قَدْ كُنْ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ
الْعَاثَةِ فِي الزَّيَانِ الْمَانِي نَحْوُ رَأْيِهِ مَعْنَى مَرْتِ مَعْنَى مَرْتِ
أَيُّ ابْتِدَاءِ عَدَمٍ وَيَتَى أَيْ كَانِ يَوْمَ الْجَمْعَةِ إِلَى الْآنَ قَدْ كُنْ

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional text related to the main passage. The notes are written in a cursive style and cover the margins of the page.

يعود والثاني مخصوص بالكلية فلا يقال لعل شباب
يعود وقد خل ما الكثرة على جميعها كقوله تعالى
انما الله واحد النوع الثالث ما ولا يشبهان بل في
انفي والدخول على المبتدأ وانجر ترعان الاسم وتضبان
انجر وما دخل على المعرفة والنكرة ولا تدخل على النكرة
مثل ما زيد ما ولا جل طرفا النوع الرابع وقف نصب
الاسم فقط وهي ستة احرف الواو وهي بمعنى مع نحو
استوى لما خشبة والاولى للثبوت وهو متصل بحبار
القوم الازيد او منقطع بحواجا القوم الاحار والاولى للثبوت

وكرهه في لثباته ما و
ضعيف شدن معني
فعل افعال مصوغ
اكر در تحريف هم حال
درست شود موجب نو
يكن الفا اولي ست
بالا توافق بسبب علم
سماح و سبب و در خطها
صرف بسبب سماح هو
اعمال ائمة فيما يندور
و كبر حروف و سبب
تجويد است كه كافه
حروف و اين مستوي
كفنه كه مكره مبهم ست
بمنزله ضمير شان اين اسم
خايد بود و جمله كه بعد او
خير 12 كذا في بعضه
واين و لغت معني باز
استاد و عين بسبب
ما كه في وشبه بفعل
و دخل مشي و حروف
مذكوره از افعال است
نحو و اما كه كافه نام
نحو و اما كه كافه نام
نحو و اما كه كافه نام

و كبره در لثباته ما و
ضعيف شدن معني
فعل افعال مصوغ
اكر در تحريف هم حال
درست شود موجب نو
يكن الفا اولي ست
بالا توافق بسبب علم
سماح و سبب و در خطها
صرف بسبب سماح هو
اعمال ائمة فيما يندور
و كبر حروف و سبب
تجويد است كه كافه
حروف و اين مستوي
كفنه كه مكره مبهم ست
بمنزله ضمير شان اين اسم
خايد بود و جمله كه بعد او
خير 12 كذا في بعضه
واين و لغت معني باز
استاد و عين بسبب
ما كه في وشبه بفعل
و دخل مشي و حروف
مذكوره از افعال است
نحو و اما كه كافه نام
نحو و اما كه كافه نام
نحو و اما كه كافه نام



فان عطف

برای

تاریخ

20

۱۰۰

10

10

10

10

19

10

610

—

1

اسلام اور دنیا

صفت انرا

روم و ری
طنین غائب

و نظر فیہ

سورۃ المؤمنین

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

一、

جمع: ۱۰۰

مؤمن حجاب

تاریخ

تاریخ

...

۱۰۰

لن تراني واسلمها لان عند الخليل قد مضت الهبة تخفيفاً مضاراً
 لان ثم مضت الالف لالتقاء الساكنين فثبتت لن كالمسبوبة
 اي يكون ما قبلها سبباً لما بعدها مثل سلمت لي او غلبت
 فان الاسلام سبب لدخول الجنة واذن للجواب وانجزاؤه
 بولا يتحقق لان في الزمان المستقبل فبي لا تدخل الا على الفعل
 حرف استعانة ودرجاً نحو لم يس في ان تسكن من غلامه ورجلين على الفعل المستقبل
 مستقبل مثل اذن دخل الجنة في جواب من قال سلمت
 النوع السادس حروف تجزئ الفعل المضارع
 وهي خمسة ا ح ر ف ك م و لا و لام الامر و لاني النهي و
 ان للشرط و انجزاؤه فمحمل المضارع ما ضمياً نفيماً مثل لم تنه

چون سابق ازین سر
نواصب فعل مضارع
بودند ایس و ذکوانم
مناسب افتاد است
و این حروف بیست است
ان کل حرم بنمایند
مناسب آن بود که
مثال آن حایم مقدم
آرد بر دیگر حایم ۱۲
شش مقدار در حروف
است و کای محصل
مضارع هم فعلی
نموده است و در
مثال قول شاعر
خواجه بن نعیم
است که هر دو
الصلحا لم یوفوا
باجاز که فی شج
الوا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں سے مل کر ان کی بات سنی اور ان کی بات سے اس نے اس بات پر یقین کیا کہ اس کی والدہ کی موت اس کی والدہ کی طرف سے تھی۔

و من مفضل بلکم

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.

سن ماوتی و مہا و ای و اینا و انی و حیتما و اوما
نحوں لایستعلی لانی و وی العقول نحوں نیکر منی اگر منی ان
نیکر منی نیکر منی ان نیکر منی نیکر منی و لایستعلی لانی غیر
و وی العقول غالباً نحو ما تشرشتی ای ان تشر القل
شتر القل س م ان تشر الثوب شتر الثوب و
ستی لایان مثل متی تذبذب اذوب ای ان تذبذب
الیوم اذوب الیوم و ان تذبذب غذا اذوب غذا
و مہا لایان مثل مہا تذبذب اذوب ای ان تذبذب
الیوم اذوب الیوم و ان تذبذب غذا اذوب غذا

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page, continuing the commentary.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

نقول به علی بابا بنی
لفظ دوم و حرف اول
الاسم دوم و حرف اول
فایده در اینست که
شبه فعلی است و در
نیز این اسم دوم و حرف
نوع الثامن و حرف اول

در کلامی است که
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است

انما الفعل فعل ای ان لفعل الخياطه فعل الخياطه وان لفعل
الزراعة فعل الزراعة وان كان الفعل الثاني مضارعاً دون
الاول فاجعل في المضارع الخياطه و الرفع فعل انما قلت
النوع الثامن اسماً منصوباً لاسماء الکلمات علی التیمیزی
اربعه هاء الاول لفظ عشر و عشرين و ثلاثين و البعین
او خمسين و ستين و سبعين او ثمانين او تسعين او ا
ربک مع لفظ احد و اثنين او ثلث او اربع او خمس او
ست او سبع او ثمان او تسع فان كان التیمیز کذا
فطرق التركيب فی لفظ احد و اثنين مع عشرين

در کلامی است که
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است

بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است

بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است

بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است
همی است که برای
بمعنی است و
اصطلاح است
که برای است
و معنی است

ان تقول احد عشر ^عجلاً واثنا عشر ^عجلاً بتذكير الخبرين وان
كان مونثا فتقول احدى عشرة ^ع امرأة واثنا عشرة ^ع امرأة
تأنيثا ^ع خبرين ^ع طريق التركيب في غيرهما الى تسع مع
عشر ان تقول في المذكر ثلثة عشر ^ع ^عجلاً واربعة عشر ^ع ^عجلاً
الى تسعة عشر ^ع ^عجلاً تأنيثا ^ع خبر الاول وتذكير ^ع خبر الثاني
وفي المونث ثلث عشرة ^ع امرأة وابع عشرة ^ع امرأة الى تسع
عشرة امرأة بتذكير ^ع خبر الاول وتأنيث ^ع خبر الثاني واما
طريق التركيب في الواحد والاثنين الى تسع مع عشرين
واحواته الى التسعين على سبيل العطف فان كان التثنية

انكان متعشما لمعنى الاستفهام وهو نصيب التميز مثل كم جلا
ضربة و الثانی خبریه ان لم تكن متعشما لمعنى الاستفهام
و هو نصيب التميز انكان بينهما فاصله مثل كم عندي رحلا
وان لم تكن بينهما فاصله فتميزه مجرور بالاصاغة اليه مثل كم
جل ضربته و كم غلام شتریه و الثالث كائين هو
مركب من كاف التشبيه و اى لكن المراد منه عدوهم لا
المعنى التكريشى مثل كائين جلا لقيت و قد يكون متعشما لمعنى
الاستفهام نحو كائين رجا عندك و الرابع كذا هو مركب
من كاف التشبيه و اسم الاشارة و لكن المراد منه

نعت آدمه كائن بوزن
كلمين كابر بوزن كاه
و كنان بوزن كين
و كاي بوزن كني
كابر بوزن كاج
كذا في الاصاغة
كذا في المعنى كم خبرية
او كذا بابت است واز
حديث و كات هم
كنا بى نحو مثل
قول عرب كان في
وقت الاطاني كذا
كذا انكر كيت و نيت
و نيت بجهت كنه
او واصل و االرساء
اشاره ب كروكاف
تقسيمه براده و نيت
او بطلب بلسان
او بمل خوراني است
كذا في الصادق
و كذا مثل كائين
است و نيكه مجرور
او بطلب بلسان
او بمل خوراني است

لكن في خبرية
او كذا بابت است واز
حديث و كات هم
كنا بى نحو مثل
قول عرب كان في
وقت الاطاني كذا
كذا انكر كيت و نيت
و نيت بجهت كنه
او واصل و االرساء
اشاره ب كروكاف
تقسيمه براده و نيت
او بطلب بلسان
او بمل خوراني است

Handwritten marginal notes in Persian script, likely explaining the grammatical rules and examples provided in the main text. The notes are written in a cursive style and cover the margins of the page.

مثل چهل زید ای نیت زید و ساد و سها با فاه موضوع
 نخل مثل هازید ای خد زید او قد جافیه ثلث لغات خن
 با بكون الهمة مكان الالف و ما زید و الهمة المكسوة
 و ما زید و الهمة الفتحة و لا یزید اله اسم من فاعل
 فاعلها ضمیر الخطاب مستتر فیها و ثلثه هان موضوعه للفعل الما
 و ترفع الاسماء الفاعلیة احد ما سیات فانه موضوع بعد
 مثل سیات زید ای بعد زید و ما یباشان فانه موضوع
 مثل ششان زید و ای افرق زید و عمر و و ما لشاعران
 فانه موضوع لرفع مثل سرعان زید ای رفع زید النوع

نصب است با بر صفت
 نسی گفته که این
 قول هیچ است
 زید که اگر تصاد
 هشت قبل اینها از
 تقدیر لغات ضرور
 است پس فاه مقام
 فعل باشند و نسی هم
 نخواهند بود و نسی
 گفته اند که اینها مبتدا
 هستند و ما بعد او
 مثل مفعول طلب
 سیات زید و ضمیر
 مخدر در صده فام
 مقام خبر است
 کذا فی المنهل
 نه در سرعان
 چند لغت است نسخ
 سین این مشهور و

نصب است با بر صفت
 نسی گفته که این
 قول هیچ است
 زید که اگر تصاد
 هشت قبل اینها از
 تقدیر لغات ضرور
 است پس فاه مقام
 فعل باشند و نسی هم
 نخواهند بود و نسی
 گفته اند که اینها مبتدا
 هستند و ما بعد او
 مثل مفعول طلب
 سیات زید و ضمیر
 مخدر در صده فام
 مقام خبر است
 کذا فی المنهل
 نه در سرعان
 چند لغت است نسخ
 سین این مشهور و

وتم العالم کین لخال
 ودم نهار مشیونه
 ار می کرد ار حاکم را طبع
 مشار که خال می دم
 بافته ناکه در شمع فصل
 است این شفق این اقبال
 جلال قتل کرده از حق حاکمی
 و در فیکه فانی و مفتوح
 باشد و این حاجتی لغت
 بی تنیم حاکم است اقبال
 فعل لایع افکار و العین
 و بین اصل است و دم فعل
 بقع فادکون میری بوم
 و فعل کسرها و سکون میری
 بیام فعل کیش اکر و
 لغت بی نیم لغت سوم است
 و رسم و بر منبر چیست
 مصنف بر لغت سوم افکار
 که مصنف به گفته که تاجی
 عرب رفتی بی نیم لغت
 از دانه و این حاکم کز
 کزین از لغت نیم و میری
 لغت بی معنی الشارح
 لغت جاری بودند
 اگر کوی تمام و لغت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مُعَرَّفٌ بِاللَّامِ مِثْلُ نَعْمِ الرَّجُلِ زَيْدٌ فَإِذَا جُلَّ مَرْفُوعٌ بَانَةٌ فَأَعْلَى نَعْمٌ مِثْلُ مَحْصُولِ
بِالْمَرْفُوعِ بَانَةٌ مَبْدَأُ نَعْمِ الرَّجُلِ خَرَجَ مُقَدَّمٌ عَلَيْهِ مَرْفُوعٌ بَانَةٌ بِمَقْدَرِ مَحْذُومٍ
وَالْغَيْرُ يُقَدَّرُ بِهِ نَعْمُ الرَّجُلِ مَوْجُودٌ يَكُونُ عَلَى التَّقْدِيرِ الْأَوَّلِ مَوْجُودًا
عَلَى التَّقْدِيرِ الثَّانِي مَقْدُورًا يَكُونُ عَلَيْهِ مَا مَضَى فَالْمَعْرُوفُ بِاللَّامِ نَعْمٌ حَسْبُ
الرَّجُلِ زَيْدٌ وَقَدْ يَكُونُ ضَمِيرُ اسْتِثْنَاءٍ مُزِيدٌ بِكَلِمَةٍ مُسَبَّوَةٍ مِثْلُ نَعْمِ
الرَّجُلِ زَيْدٌ وَالضَّمِيرُ الْمُسْتَثْنَى عَائِدٌ إِلَى مَعْبُودٍ وَهِيَ وَقَدْ يُخَفَّفُ
الْمَحْضُوسُ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ قَرِينَةٌ مِثْلُ نَعْمِ الْعَبْدِ أَيْ نَعْمُ الْعَبْدِ يَزِيدُ
وَالْقَرِينَةُ سِيَاقُ الْآيَةِ وَشَرْطُ الْمَحْضُوسِ أَنْ يَكُونَ بِقُلَّةٍ لِلْفَاعِلِ
فِي التَّعْرِيفِ وَالتَّنْكِيرِ وَالتَّذْكِيرِ وَالتَّأْنِيثِ وَالْأَفْرَادِ وَالتَّكْسِيبَةِ

برگاه و مقدمه باشد و در
اول استقن خواهد بود و چنانکه
در ضمنی است که ازانی الشرح
مست فاعل که در ظاهر مضمون
بود و یا مستجاب معرفت باشد
باشد و یا فاعل مستجاب معرفت
تشریفات آری مستجاب
مضمون باشد و نیز حسب است
که ازانی الشرح مستحق
حسب معرفت بلایم باشد و
مضمون مطابق فاعل باشد
زیرا که مضمون در ضمنی مقی
از معرفت بلایم است پس
و حسب است که مضمون
حسب مطابق فاعل بود
باشد و نیز که ازافر فاعل
باشد و یا حقیقه مثل نعم
الزل می خواهد و اما در
مثال نعم الاستدای انعم
الشیخ می دود و اصطلاحه
در تکریم بود و در ضمن
معرفه فاعل از نسبت بلکه
تخصیص مضمون شرط
ست زیرا که مضمون بعد
اسامی تخصیص است لهذا

[illegible]

معترف باللام مثل نعم الرجل زيد فاعل نعم بالضم فاعل نعم بالضم
 بالفتح مفعول به نعم الرجل زيد فاعل نعم بالضم فاعل نعم بالضم
 ونعم تقديره نعم الرجل زيد فاعل نعم بالضم فاعل نعم بالضم
 على التقدير الثاني جليين وقد يكون عليه ما ضاها المعرف باللام نعم حسب
 الرجل زيد وقد يكون ضمير استمرارية بكرة منصوبة مثل نعم
 جلا زيدا والضمير المستتر عليه الى معهود ذهني وقد يخف
 المخصوص فاول عليه قرينة مثل نعم العبد اي نعم العبد
 والقرينة سياق الآية وشرط المخصوص ان يكون مطا بقا للفا
 في التعريف والتذكير والتذكير والتأنيث والافراد والكتيبة

عنه فاعل او با هم
بش معوف لطم با شد
بواسطه با لاد واسطه
نمیشتر نمیزنکرو بپوش
عنه از احتمال و وجه
اعراب و جواز نشد
وقت بودن تعزیه
و شسته بواسطه بقت
ما فاعل ۱۲ است
ولا تضاف الى شيطان
نفس الرقيق اى
هو شال حذف محذوف
ست صنف او را
فكره و خيال كه دفع
مثل حذف كرهه نعم ليند
اى اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل علم
مخصوص بالمدح ۱۲

نواب جمع مثل نعم الرجل زيد نعم الرجلان الزيدان ونعم الرجال
الزيدون ونعمت المرأة هند ونعمت المراتان الهندان ونعمت
النساء الهندات والثاني بنسب هو فعل ونعم حمله بنسب
من باب علم فاست انما لتبعية العين ثم سكنت العين تخفيفا
وفاعله ايضا يكون احد الامور الثلاثة المذكورة في نعم بنسب
حكم مخصوص بالذم حكم مخصوص بالمدح في جميع الاحكام المذكورة
مثل بنسب الرجل زيد بنسب صاحب الرجل زيد وبنسب رجلا
زيد وبنسب الرجلان الزيدان وبنسب الرجال الزيدون و
المرأة هند وبنسب المراتان الهندان وبنسب النساء الهندات

عنه فاعل او با هم
بش معوف لطم با شد
بواسطه با لاد واسطه
نمیشتر نمیزنکرو بپوش
عنه از احتمال و وجه
اعراب و جواز نشد
وقت بودن تعزیه
و شسته بواسطه بقت
ما فاعل ۱۲ است
ولا تضاف الى شيطان
نفس الرقيق اى
هو شال حذف محذوف
ست صنف او را
فكره و خيال كه دفع
مثل حذف كرهه نعم ليند
اى اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل علم
مخصوص بالمدح ۱۲

عنه فاعل او با هم
بش معوف لطم با شد
بواسطه با لاد واسطه
نمیشتر نمیزنکرو بپوش
عنه از احتمال و وجه
اعراب و جواز نشد
وقت بودن تعزیه
و شسته بواسطه بقت
ما فاعل ۱۲ است
ولا تضاف الى شيطان
نفس الرقيق اى
هو شال حذف محذوف
ست صنف او را
فكره و خيال كه دفع
مثل حذف كرهه نعم ليند
اى اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل علم
مخصوص بالمدح ۱۲

عنه فاعل او با هم
بش معوف لطم با شد
بواسطه با لاد واسطه
نمیشتر نمیزنکرو بپوش
عنه از احتمال و وجه
اعراب و جواز نشد
وقت بودن تعزیه
و شسته بواسطه بقت
ما فاعل ۱۲ است
ولا تضاف الى شيطان
نفس الرقيق اى
هو شال حذف محذوف
ست صنف او را
فكره و خيال كه دفع
مثل حذف كرهه نعم ليند
اى اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل علم
مخصوص بالمدح ۱۲

عنه فاعل او با هم
بش معوف لطم با شد
بواسطه با لاد واسطه
نمیشتر نمیزنکرو بپوش
عنه از احتمال و وجه
اعراب و جواز نشد
وقت بودن تعزیه
و شسته بواسطه بقت
ما فاعل ۱۲ است
ولا تضاف الى شيطان
نفس الرقيق اى
هو شال حذف محذوف
ست صنف او را
فكره و خيال كه دفع
مثل حذف كرهه نعم ليند
اى اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل علم
مخصوص بالمدح ۱۲

وَنَصِيبُ الْخَبْرِ وَكَيُونُ خَبْرُهُ فَعَلًا مُنْصَارِعًا ^{مُسْتَعِدًّا} أَنْ حِينَئِذٍ كَيُونُ حَبْنِي
قَارِبٌ نَحْوُ عَسَى ^{لَهُ} يَدَانِ يُخْرِجُ فَرْذِيْمَ فَوْحٍ مَائَةٍ سِتْمَةٍ وَفَاعِلُهُ أَنْ
فِي مَوْضِعِ النِّصْبِ بَابُهُ خَبْرُهُ مَعْنَى قَارِبٌ زَيْدَانِ يُخْرِجُ وَكَحَبْنَانِ
كَيُونُ خَبْرُهُ مَطْلَبًا لَانْتِهٍ فِي الْأَفْرَادِ وَالْثَنَةِ وَاجْعَ وَالتَّكْرَرِ
وَالْتَمَائِثِ نَحْوُ عَسَى يَدَانِ الْقِيَوْمِ وَحَسَى الزَّيْدَانِ الْقِيَوْمَاوُ عَسَى الْقِيَوْمِ
أَنْ الْقِيَوْمَاوُ عَسَتْ مَبْدَأُ الْقِيَوْمِ وَحَسَتْ الْبَنَدَانِ أَنْ الْقِيَوْمَاوُ
وَحَسَتْ الْبَنَدَاتُ أَنْ الْقِيَوْمِ وَبِذَا هِيَ كَوْنُ الْخَبْرِ مَطْلَبًا لِلْفَاعِلِ
أَوْ أَكَانَ الْفَاعِلُ سَهَاطًا أَوْ أَمَا أَوْ أَكَانَ مَضْمَرًا فَلَيْسَتْ الْمَطَابَقَةُ
بَيْنَهُمَا شَرَطًا ^{لِلسَّيِّئَةِ} النَّوْعِ الثَّلَاثِي مِنْ النَّوْعَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ

ان شاء الله تعالى

محمد و ولد

مکتبہ اسلامیہ

ماہی معرکہ

وہملا بحرہ

مفتی محمد شفیع

وہی ہے جو

مجلس

تاریخ

[illegible]

ولا يكاد يرتدجى وإن دخل على كاحرف النفي فنية خلاف
 قَالِ لِعِصْمَةِ الْجَبْرِ وَالنَّفْيِ فِي مَطَامِ النَّفْيِ مَعْنَى النَّفْيِ فِي الْمَطَامِ

ان لا يفتيه بل الاثبات باق على حاله وقال بعضهم الكيفيه
 مضمون جارا ده اثباته مضمون جارا ده
 انما لا يفتيه بل الاثبات باق على حاله وقال بعضهم الكيفيه
 مضمون جارا ده اثباته مضمون جارا ده

فی المانی فی استقبال لقیه و الثالث کریم مویع
 السلام و سفید بخونه و کج رعاعه سفید عا و الفخا و کج

[illegible][illegible]

سبعة هذه الاربعة المذكورة وحل وطلق واخذ ونذر لثلاثة

[illegible]

و مضمون کے یہ جو کچھ ہے اس میں
ان کا نام معلوم نہیں کیا گیا۔
مرد و سترواقیل سے منہ
مذاکرۃ اربع بابوں پر مشتمل
فعل مضارع کی صورت میں
باب ح کے تحت مذکور ہو رہا
ہے اور وہ درج ذیل ہے۔

عوامی طور پر یہ تصور رائج ہے کہ
سب از خون است یا سب از جنات
منہ اعلیٰ باشد و فاعل
ثابت است در حضور خدا
کہ در دنیا سب سے مستحق
کمال ہیں۔

فَعَلْتُ وَرَأَيْتُ وَوَجَدْتُ شَتْلُ عَلِمْتُ زَيْدًا امِينًا وَرَأَيْتُ مُمِرًا
فَانْضَلَّ وَوَجَدْتُ الْبَيْتَ رَيْنًا وَعَلِمْتُ مَتَدِيحِي بِمَعْنَى عَرَفْتُ
سَجَّوْ عَلِمْتُ زَيْدًا اَي عَرَفْتُهُ وَرَأَيْتُ قَدْ كَيُونُ بِمَعْنَى رَوَيْتُ
الْبَصِيرُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى فَانْظُرْنَا وَانْزِلْ عَلَيْنَا وَوَجَدْتُ قَدْ كَيُونُ
بِمَعْنَى صَبَبْتُ شَتْلُ وَجَدْتُ الصَّلَاةَ اَي اسْتَبْهَأَهَا فَاِنْ كَلَّوْا حِدَّ
مِنْ هَذِهِ الْمَعَانِي لَا يَقْتَضِي الْاِسْمُ عَلَاقًا وَاحِدًا فَلَا يَقَعْدَى إِلَّا
مَفْعُولٌ اَحَدٌ وَالْوَاَحِدُ شَتْرُكٌ بَيْنَهَا هُوَ زَعَمْتُ مِثْلُ زَعَمْتُ
اَللَّهُ غَفُورٌ اَفْهَوُ لِلْيَقِيْنِ زَعَمْتُ الشَّيْطَانُ تَكْوَرُ اَفْهَوُ لِلشَّكِّ
وَفِي هَذِهِ الْاَفْعَالِ لَا يَجُوزُ الْاِقْتِصَارُ عَلَى اَحَدِ الْمَفْعُولِيْنَ لِهَاتِيهَا

و انست و لا یجلبون
 یجلبون ما استرنا
 فقل یحیی الهم و یحیی
 تسبیح یای عیسی
 خوانده شود و فاعلش
 یجلبون مجرب و خبر الهم
 و نیست و لایستخون
 موجود است الکرری
 حد فاعل و لایستخون
 ما زنده شود فاعلی الهم
 مفعول اول و اصل مبتدا
 است بر صنف خوانده شد
 خانه استبداد فاعل
 مثل و مفعول ای ال
 هم احیا و لایستخون
 مفعول ای ال و لایستخون
 خلاف است خبر و لایستخون
 است و این مفعول
 فاعله و بر مفعول
 اعظمی شد و خبر
 مفعول بر استقامت
 میگوید عطیت یعترف
 چیزی و این مالک
 کرده است اما
 شمع ذنب سبزه

[illegible]

فان حذفه جائز نحو ضرب زيد والثاني المصدر وهو اسم
 شتى منه الفعل وانما سمى مصدر الفعل عنه فيكون
 محذوفه قال البصريون ان المصدر مصل والفعل فرع
 لا استقلاله نفسه و عدم احتياجه الى الفعل بخلاف
 الفعل فانه غير مستقل بنفسه بل يحتاج الى الاسم وقال
 الكوفيون ان الفعل مصل والمصدر فرع لا استقلاله باطلاقه
 صحته بوجه نحو قام قيا ما اعل قيا بالقلب الواو فيه بالقلب
 الواو الفاني قام ونحو فاعلم فتح قوا بالصح قوا وم لا شك
 ان دليل البصريين يدل على اصالة المصدر مطلقا ودل

الاسم الثاني مجرور عن اللام والتونين ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع لاجل الانصاف والاضافة اما اللام المقدره ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون المضاف طرفا له مثل علام يد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما معنى ان كان طرفا له فخر فانه يخرجه اليوم وسالعهما الاسم التام وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الانصاف بان يكون اخره تونين او ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع ويكون

وكون صيغة اسم الفاعل قياسية ومعناها ساعية مثل حسن صعب وشديد وسادسها كل اسم صنف الى اسم اخر مخبر الاسم الاول الثاني مجرور عن اللام والتونين ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع لاجل الانصاف والاضافة اما اللام المقدره ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون المضاف طرفا له مثل علام يد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما معنى ان كان طرفا له فخر فانه يخرجه اليوم وسالعهما الاسم التام وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الانصاف بان يكون اخره تونين او ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع ويكون

وكون صيغة اسم الفاعل قياسية ومعناها ساعية مثل حسن صعب وشديد وسادسها كل اسم صنف الى اسم اخر مخبر الاسم الاول الثاني مجرور عن اللام والتونين ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع لاجل الانصاف والاضافة اما اللام المقدره ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون المضاف طرفا له مثل علام يد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما معنى ان كان طرفا له فخر فانه يخرجه اليوم وسالعهما الاسم التام وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الانصاف بان يكون اخره تونين او ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع ويكون

الاسم الثاني مجرور عن اللام والتونين ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع لاجل الانصاف والاضافة اما اللام المقدره ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون المضاف طرفا له مثل علام يد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما معنى ان كان طرفا له فخر فانه يخرجه اليوم وسالعهما الاسم التام وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الانصاف بان يكون اخره تونين او ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع ويكون

الاسم الثاني مجرور عن اللام والتونين ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع لاجل الانصاف والاضافة اما اللام المقدره ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون المضاف طرفا له مثل علام يد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم فضة واما معنى ان كان طرفا له فخر فانه يخرجه اليوم وسالعهما الاسم التام وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الانصاف بان يكون اخره تونين او ما يقوم مقامه من نون التثنية والجمع ويكون

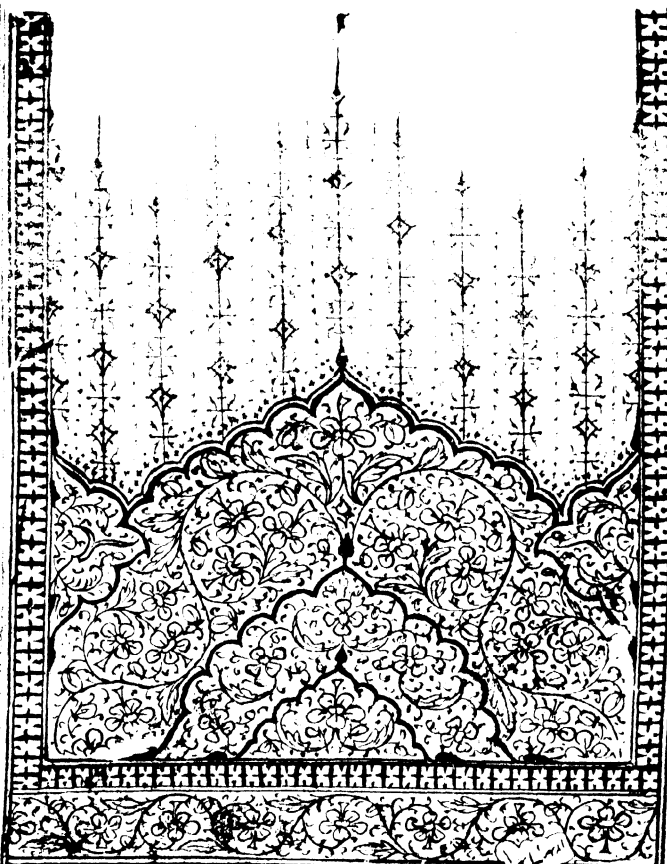
صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰ در حاشیہ	۱	نعم	نعمیم	۲۴	۶	بجی	بجی	۲۲	۲۲	بابا حال	بابا حال
۱	۲	فعل	فعل	ایضا	۹	ان کیون	ان کیون	۲۲	دوف	بافخ	بانج
۳۰ در ترکیب	۲	برای	دریغ برا	۱۰	مجرور	مجرور	مجرور	۲۴	۹	سکرات	ولسکرات
۱	ایضا	فعل	فعل	۲۴	۲	وقبل	وقبل	۲۴	۲۴	سکرات	سکرات
۵	۴	جزو	جزوی	۱۲	۱۲	عاد	عاد	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲	۲	فعل	فعل	۲۴	۲۴	است	است	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴	۴	حرف	حرف یا	۲	۲	سوم	سوم	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲	۲	حرف	حرف	۱۱	۱۱	خبر	خبر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴	۴	مفعول	مفعول	۵	۵	تعلق	تعلق	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۸	۸	حرف عطف	حرف عطف	۵	۵	تعلق	تعلق	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۱۰	۱۰	فعل	فعل	۱۱	۱۱	تعلق	تعلق	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۱۴	۱۴	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۱۶	۱۶	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۱۸	۱۸	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲۰	۲۰	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲۲	۲۲	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲۴	۲۴	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲۶	۲۶	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۲۸	۲۸	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۳۰	۳۰	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۳۲	۳۲	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۳۴	۳۴	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۳۶	۳۶	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۳۸	۳۸	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴۰	۴۰	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴۲	۴۲	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴۴	۴۴	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴۶	۴۶	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۴۸	۴۸	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۵۰	۵۰	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات
۵۲	۵۲	موصوف	موصوف	۱۵	۱۵	تدبیر	تدبیر	۲۸	۲۸	سکرات	سکرات

تمام شد صحیح نامه شرح
ماتہ عامل معہ حاشیہ
و ترکیب

أنت في الدنيا والآخرة

في تحقيق الجملة
والكلام صحيح
تقدم مولوي احمد علي اصنام
علي بخش خان ساجد
رضان الله عليه

مصنوع محمد باهه تمام حاوولي محمد صبا علي بن



بسم الله الرحمن الرحيم
بهرین کلام حمد ملک العلام است و خوشترین جلالت پادشاه عالم
علی آله و صحابه ائمه و خلفه و سلام است و مباد و که چون کتاب
شرح ماتیة عامل بمین مالیش مکرر خوشنویسان و کار خنده ایلان هر کار
بر چنین قلم عطا و رقم و آفت کاغذی فصیحی شیخ حبیب علی صاحب قارو
سله الله القوا علی ما کن محله نه از تحلیات سلطنت که هنوز مطبع محمد
بجس تمام بحر موج و کان خفا قوت سرمد حوائج بیت الله شیخی را
مدینه نور ذرا طاهره فاقبول کاه محمد حوائج محمد خنده الله
و ضایع من حوادث الابد تصحیح و تحشی منزه فیض الله الهادی
حسن البصیر محمد شیخی

[illegible]

میشود و حال آنکه کسی قائل جو اینست لهذا بعضی گفته اند که رابط استحال جمله
 مبتدیه از روی معنی بقول نخست و صحت این سلسله بر قول انیکه ان نعم
 است یعنی عهد است نه بر جنس یا حکم که خبر واقع است شامل باشد بر شاو نجاب
 مبتدیه و آن اشاره در ربط با قاعده مقام ضمیر بود مثل و الذین کذبوا بآیاتنا و
 استکبروا عننا اولئك انما اتوا لبأس التقوی ذلک خبر جمله که خبر واقع است
 نفس نه جو معنی تقدیر بر جماعت یا به تنفیذ مثل قل هو الله احد متعمم و
 حالیه ان جمله است که حال واقع شود و فعل و از او اجنبی باشد و او را
 شبه شرط است اول آنکه خبریه باشد نه انشائی یعنی یا که در جمله حالیه افزا
 است که خبریه باشد و این هشتم گفته که بر خبریه بودن جمله حالیه جماع و مومنه
 مصدر و جوت اقبال که سین موصوف باشد خبر و بحث ثانی اما ان اقبال
 ظاهر نه بحقیقت و ازین شرط جمله شرطیه خبریه خارج شد چنانکه شرط گفته که جمله
 شرطیه حال نمی باشد زیرا که مستقبل است و هرگاه و صدقاً که جمله خبریه حالیه
 کوئی جایزید و هو ان لیل یعنی جمله شرطیه اولاً حال کوئی سوم جمله
 حالیه زابطه شرطیه و هر جمله اسمیه بود و ضمیر در و رابط و او میشود یا
 بخیر و او یا بخیر و نیز مثل و لا تقرنوا الصلوة و انتم کافرون کل الذین

وتری الذین کذبوا علی الله جوہم مسودہ و ہر کاہ جملہ سیمیہ عا باشد مثل کہ
 فجاہا سبایا یا او تم تلون جملہ سیمیہ کلمہ بولم کلمہ لکتاب لکتاب
 آوردن او ممنوع باشد و فعلیہ در آن فعل مضارع مثبت بعین قد باشد چو
 ضمیر کافی است مثل جاہا یسیر با قد ضمیر مع و واجب بود مثل کم نمود و
 تعلمون رسول الله لکم حکم تعلمون ال از او و درود و واقع است و اگر
 مضارع منفی باشد یا مثبت یا یا از رو کمنی مثل سیمیت و رنیکہ را بطمیر
 و او ہر دو یا مجر و یا مجر و ضمیر باشد تفصیلش انیکہ اگر مضارع بلاست مثل
 باشد از مضمیر مجر و از او مثل ما لانا لائوس باشد و اگر بود آید شرب صح
 مبتدأ مقدر بود چنانکہ دلستیل مضمون است و اگر منفی لم لما و اسوا
 من است در آن ہمہ جہ نیست لکن چنان کہ تعالی است و اینجا دخلی اند
 و اگر ماضی مثبت بعد لا آید مثل ما یتیم من رسول الکا نوبت ہر آن لفظ
 او مثل لائتیمہ ان اطاع او عصی مضمیر ماضی و لازم بود و اگر حال ماضی
 فعل ماضی است یعنی ناموجود بودن و احوال اکثر متقل نمیشود مضمیر ماضی
 میباشد و اگر فعل ماضی غیر اینہا در آن ہمہ جہ نیست و در ماضی مثبت از
 لفظ قد مرست اگر ماضی باشد شان لفظ کریمہ لکون ان لم یکنوا لکم

جہا سبایا یا او تم تلون
 جملہ سیمیہ کلمہ بولم کلمہ لکتاب لکتاب
 آوردن او ممنوع باشد و فعلیہ در آن فعل مضارع مثبت بعین قد باشد چو
 ضمیر کافی است مثل جاہا یسیر با قد ضمیر مع و واجب بود مثل کم نمود و
 تعلمون رسول الله لکم حکم تعلمون ال از او و درود و واقع است و اگر
 مضارع منفی باشد یا مثبت یا یا از رو کمنی مثل سیمیت و رنیکہ را بطمیر
 و او ہر دو یا مجر و یا مجر و ضمیر باشد تفصیلش انیکہ اگر مضارع بلاست مثل
 باشد از مضمیر مجر و از او مثل ما لانا لائوس باشد و اگر بود آید شرب صح
 مبتدأ مقدر بود چنانکہ دلستیل مضمون است و اگر منفی لم لما و اسوا
 من است در آن ہمہ جہ نیست لکن چنان کہ تعالی است و اینجا دخلی اند
 و اگر ماضی مثبت بعد لا آید مثل ما یتیم من رسول الکا نوبت ہر آن لفظ
 او مثل لائتیمہ ان اطاع او عصی مضمیر ماضی و لازم بود و اگر حال ماضی
 فعل ماضی است یعنی ناموجود بودن و احوال اکثر متقل نمیشود مضمیر ماضی
 میباشد و اگر فعل ماضی غیر اینہا در آن ہمہ جہ نیست و در ماضی مثبت از
 لفظ قد مرست اگر ماضی باشد شان لفظ کریمہ لکون ان لم یکنوا لکم

و قد كان فزوق منهم مثال قد مقدركم هذه بضمها متناوطة لئلا يفتنى الينا
ومعهم ست نهجها وبره وباروها استحقاق خبرها بضمها معهم من خبرها و
سيتلحها تقديره تقديره ليركها وقع ماضي حال بغية كغيره اعتبارا كرهه
او را بوجان قسم سوم جمله مفعول به واقع شود محل اوصاف بشرطيكه
از فاعل ثابت و جمله دستور مفعول به واقع شود اول جمله محلي مفعول به
قال اني عبد الله ومفعول اني باعلت خبر كان مفعول اني باعلت
شود سوم جمله كه عال المعلق واقع شود وكما جمله مفعول به واقع شود و اما
ميا باشد پس محل ارفع بود اين محلي ثابت است و هم پاره جمله كه معنا اليه واقع
شود فعليه باشد خواه سميح او جرس معنا اكثر نظر زمان باشد مثل او اكثر
انتم قليل في الزمان و مثل ان چون از جا انصر الله و الفتح و لما نيزه كيه
باستيه قابل است هم مضامير مثل لما جازيد جاع و و اطرو مكان و حى
بجمله متناهي و دستور محال اكثر صاف حيث بنا جمله فعليه بود قسم نجم جمله
در جواب ط جازم كه ان اخوات او باشد و آيد يا بعد از فاجايه واقع شود و لكن
درين هنگام جمله سميح باشد از حروف ط ان محل اين جمله جزم است مثل و من
الله فلا اله الا الله و ان تعبدوا من دونه ما قد استبدت انهم و انهم يعطون و انهم يعطون و انهم يعطون

[illegible]

باشد جرم لغا و محلا بود و بود قسم ششم جمله است که تابع مفرد بود و محل او در
 نصب جبر و انقیاد متوع خوا بود و این جمله در جموع بود و نوع است اول
 معنوت بما که لغت انمعوت واقع شود و آن محل رفع و نصب جبر باشد
 و دوم جمله معطوف مثل او کم و الی الطیر صافا و یقتضی من و مختصری این
 و این ملک این شام جمله مبتدا را زاده نمود مثل و آخر التوحی الذین یظنون
 قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب جبر و مبتدا
 و آن یا معطوف باشد مثل ید قام و قد بود و مبتدا بشرطیکه جمله معیبه
 در ادای مراد او باشد مثل قول شاعر اقول لک رجل لا یقیم عندنا
 الا فتن فی الدنیا و فی الاخری اما تمام شد محل عتکانه بطریق تقسیم شیخ بما الدنیا
 اما دو دیگر گفت علی صدر الدین که شایع متذکره این شام و معنی گفته اهل
 برای نشان محلی است کی جمله استناه است که محل است مثل است
 علیه یطیر الاکس و فی کفر فیه قد لغت لاکبر و دایم گفته که کسی پیش از
 این حرف بجهت تخیص را و تعرض نکرد و دوم جمله سندلیهاست مثل سوا علیهم
 از اعراب است جمله است که محل واقع شود اما آن محل که برای نشان

علیه السلام فی بیان این که فرموده اند لعن الله الکاذب و ما یقوله کفتم که کسی پیش
 این خرج و بخت نفیس را تعرض کرد و دوم جمله سندیهاست مثل سواد عظم
 که از دستم هم گاه و بگاه خبر باشد و اندر نیم بند و دهانی گفته از جمل که بر شایان
 از اعواب است جمله است که سلال واقع شود اما آن جمل که بر شایان

[illegible][illegible]

وین ملک و شتاب و نفع العبد

اقوَضُ امْرئِي إِلَى اللَّهِ



در مطبع حنفی میر حسن ضوی یوزقانام پوشید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين والسلمة والسلام على سوله محمد وآله واصحابه
جميعين قال شيخ الاسلام الاجل الميرزا محمد بن ابراهيم الضرري القمي
رحمته الله تعالى عليه اعلم ان كلام العرب ينقسم على ثلاثة اقسام
وهي اسم وصف فعل فالاسم مخبر بذاته وفرد حيز ونحوه يفعل فقام يقوم وقعد
يقعد ونحوه والوصف مخبر الى بدل ونحوه علامه الاسم التنوين الاضافة والالف واللام
والتشبيه الجمع حره النداء والتضييع التخييم علامته الفعل ما تحل طرفي الربان اتحد
وعلامته المحر من خلوه عن علامات الاسم **فصل الاعراب على لغة**
رفع نصب وخفض وخبر فالرفع ذريد ونحوه فعلا مت الرفع فيه ضمة الدال قال الله تعالى
مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ والنصب محبات زيد ونحوه اعلامته النصب فتح الدال قال الله تعالى
وَهَذَا رَسُولُهُمْ وخفض محرات بريد ونحوه علامته النقص كسرة الدال قال الله تعالى

فانما يكون من مشيئة الله والجزم نحو لم يفعل نحووه علامة الجزم فيكون الاسم فاعل الفعل
ولا يجعل المحو جوازا فيكون مثلا لانه امر وعلامة الجزم فيكون الباقى فصل البناء
على اربعة اوجه ضم وفتح وكسر وقفت فالضم نحو حيث منه وفتح نحو ضرت اين و
كحت الكثر بولاء ليس المحو في بل وعن الفرق بين الارب البنايا الارب تبغي آخره بالاول
والباقيات لا تبغي آخره بالاول فصل الرفع واجب على الاسماء والافعال كتحقق تحققت بالاسماء
في الافعال الجزم تحققت بالافعال ون الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الافعال خفض
فصل لا يعرب من الكلام كل الا الاسم التمكن الفعل المضارع فالاسم كجزيه و
فرس وجر واما شبهه الفعل المضارع نحو فيضرب يذئب سائر الكلام مني هو ما لا لم يغير
آخره بدخول العواطف نحو ضرب كيف حيث منه ومن عن زيد و بولاء واولا و
امس وبل بل ما شبهه فصل الاعراب يلزم في آخر الكلام دون الباء واسطها الا
امر وانهم فانه يرب اسطها ايضا كقولك الامر وانهم رايت امر وانما ومرت ما امر
وانهم فصل الاسم النون الفصل للنون الاسم يادى الفصل لانيادى الاسم الضمير الفصل
لا يصغر الاسم يرخم والفعل لا يرخم والاسم يضاف والفعل لا يضاف الاسم من خله لا
واللام الفصل لا يخله الالف واللام الاسم تحققت والفعل لا تحققت الاسم لا يجزم والفعل
يجزم والاسم شئ وجمع والفعل لا يبنى ولا يجمع والاسم ينسب والفعل لا ينسب اليه
وفرق بين اعراب الاسم وبين اعراب الفعل بين اباينص وبين لا ينص فصل
او اثبتت الاسم المرفوع زوت في اخذ الفاء ونونا واثبتت قبل الالف كقولك جار
الزبدان علامة الرفع فيه الالف قبل الله تعالى كجلا كان واذا شئت الاسم المنصوب
او المجرور زدت آخره نونا ونونا فتحت قبل الياء وكسرت النون كبيت الزبدان

ومرت بالزبد في علامته النصب والجر فيها الياء والنون فقولك كذا كذا الوبه منقول كذا
 عبيد بن رعي ونا صاحبين **فصل** اذا جمعت الاسم المرفوع زدت في آخره
 واو او نونا مفتوحة وضمت ما قبل الواو كقولك كذا ربي الزيدون علامته المرفوع فيه الواو
 قال الله تعالى لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين فبعث المؤمنون يا
 فاعل وعلامته الرفع فيه الواو **فصل** اذا جمعت الاسم المنصوب والجر وزدت
 في آخره ياء او نونا وكسرت ما قبل الياء كقولك يايت الزيدون مرت بالزبد في علامته النصب
 والجر فيه الياء والنون عوض عن النونين الذي كان الواحد ان قال الله تعالى في انصب
 المسلمين في خفض كائن بالجر **فصل** في تشبيه مكسوة ابدان ونون جمع اسما
 مفتوحة ابدانها تسقط عن الاضافة كقولك وعلاما كذا وصالحون كان في الاصل
 علامان وصالحون فاقطعت النون للاضافة قال الله تعالى في التشبيه ابدان
 وفي الجمع ياء ابدان كان في الاصل ياءين سقطت النون للاضافة والنون ايضا سقطت
 عند الاضافة ومع دخول الالف اللام كقولك علاما كذا العلامة قال الله تعالى في الاضافة
 خلق سبع سموات في الالف اللام البليد **فصل** في اجمع علم
 اجمع جمعان جمع اسما وجمع الكثير اما جمع اسما فهو ما يسلم فيه اللفظ
 الواحد وبناءه ويجمع على جمين مرة بالواو والنون مرة بالياء والنون كقولك
 الزيدون والزبدون وهو مختصر ما يكون لتقليل قال الله تعالى ان الارض يرثها
 عبادي الصالحون وقال عز وجل انكوا الايامي منكم والصالحين من عبادكم
 اباكم اما جمع التثنية فهو ما يسلم فيه لفظ واحد وبناءه كقولك رجل ورجل ورجس و
 افراس شيطان شياطين قال الله تعالى واتبعوا ما تملكون اشياطين فبعث اشياطين

[illegible]

لأنه فاعل وعلامة الرفع فيه النون التي تحكي على أربعة وجوه ما يزيد من
كبر حال والشا في نقصان حرف كرسول وسئل أنشأت نقصان كقصير وقصير
غيف وانغية والرابع تغيير الحركة كقولك أسيد أسيد فصل ستة أسما معتلة مضاف إلى
يار المسكلم فيها بالواو ونصبها بالالف وخفضها بالياء وهي يوكي واو واو واو واو واو
وفوكي واو واو واو في الرفع هذا الواو علامة الرفع فيه الواو قال الله تعالى
إني لأجدنخ يوسف في نصب آيت اباك علامة النصب فيه الالف قال الله تعالى
قالوا يا أمانا وفي خفض مرت بأك علامة النصب فيه الياء قال الله تعالى
إلى أينهم وكذلك اخواتها فصل خمسة أشد من الافعال المتقبلة فيها بثبوت النون
ونصبها وخبرها بسقوط النون هي يفعلون يفعلون يفعلون يفعلون يفعلون
تقول في الرفع هما يفعلان هم يفعلون قال الله تعالى ويحكمون أوزارهم وعلامة الرفع
فيها بثبوت النون والنصب والنحر من الفعل ولم يفعلوا وعلامة النصب بنحرهم فيها سقوط
النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا وكذلك اخواتها فصل كل فعل في آخره واو
يا نحو يدعو ويرى فرفع بسكون آخره ونصب في آخره وسقوط آخره يقول في الرفع
يدعو ويرى وعلامة الرفع فيها سكون آخرها قال الله تعالى ويدعو وأرام في النصب
لن يدعو ويرى علامة النصب فيها فتح آخرها قال الله تعالى لن يدعو في الباء آخره في الرفع لم
يدع ولم يرى وعلامة النحر فيها سقوط آخرها قال الله تعالى أرفع إلى سبيل ربك بالحكمة
فصل كل فعل آخره الف مقصوره نحو يضرب يضرب يضرب يضرب يضرب يضرب يضرب يضرب
آخره تقول في الرفع هو يضرب ويضرب ويضرب ويضرب ويضرب ويضرب ويضرب ويضرب
يضرب يضرب وفي النصب لن يضرب ولن يضرب ولن يضرب ولن يضرب ولن يضرب ولن يضرب ولن يضرب ولن يضرب

لا فاعل وعلامة الرفع فيضمة النون هي على اربعة اوجه ا) ما يراود في
كحل وجال الشا في بقصان جت كرسول وسيل اثنا عشر نقصان قصير واقصره
غيف وانغفة والرابع تغيير الحركات كقولك اسيد اسند فصل ستة اسما معتلة مضاف الى
يا اتمسك فها بالواو ونصبها بالالف وحذفها بالياء وهي لو كان اخوك وحموك يركب
وفوك وذو مال تقول في الرفع هذا ابوك وعلامة الرفع فيه الواو قال الله تعالى يا
ابني لا جد سخر يوسف في النصب آيت اباك وعلامة النصب الالف قال الله تعالى
قالوا يا امانا وفي النقص مرت باسك وعلامة النقص الالف قال الله تعالى
الي انهم وكذلك اخواتها فصل خمسة عشرة من الالف في المستقبل فيها مثبتات النون
ونصبها وخبرها يسقط النون هي يفعلون يفعلون يفعلون يفعلون يفعلون
تقول في الرفع هما يفعلون هم يفعلون قال الله تعالى ويحكمون وازارهم وعلامة الرفع
فيها مثبتات النون والنصب انهم لم يفعلوا ولم يفعلوا وعلامة النصب انهم لم يفعلوا
النون قال الله تعالى فان لم تفعلوا وكذلك اخواتها فصل كل فعل في آخره واو
يا نحو يدعو ويرى فرفعها يسكون آخره ونصبها آخره خبره يسقط آخره يقول في الرفع
يدعو ويرى وعلامة الرفع فيها يسكون آخرها قال الله تعالى واسد يدعوا واسلام في النصب
ين دعوا ليرى علامة النصب فيها فتح آخرها قال الله تعالى ان دعون في البها آخره في الرفع لم
يدع ولم يرم وعلامة انهم لم يفعلوا خبرها قال الله تعالى انهم لم يفعلوا خبرها قال الله تعالى
فصل كل فعل آخره الف بقصوره نحو يرضى ودور فرفعها نصبها يسكون آخره خبره يسقط
آخره تقول في الرفع هو يرضى ويرضى وعلامة الرفع يسكون خبرها قال الله تعالى ولا
يرضى لعباده والكفر وفي النصب لن يرضى ولن يرضى وعلامة النصب يسكون خبرها

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script.

قال الله تعالى ولكن نسي عليك اليوم ولا انصاري في الجرم لم ير ضل لم يحش
وعلم الله الجرم فيه فقول الله قال الله تعالى لم يحش الله **فصل** وكل اسم في آخره
يا اذ الفتح ما قبل اليا لم يحش من الحركات كلها كقولك هذا مولى ورايت مولى و
ومت مولى قال الله تعالى لم لا يعني مولى عن مولى شيئا واذا انكسر ما قبل اليا لم يحش من
الحركات الا الفتحة كقولك فاضرت بقاض رايت فاضيا قال الله تعالى
فاضرت في نصب المولى قال في الغرض ما انت بهادى عن عمل الله وادار
سكن ما قبل الحركات كلها كقولك اطعم رايت طبعا بهادى بطنى قال الله تعالى
في الرفح حتى يبلغ الهدى محله في نصب ما بالغ الكعبة وفي الغرض ما استيسر من الهدى
كذا اذا كانت اليا مشددة نحو شمس كرسية سوات **فصل** اعلم ان المبتدأ وخبره
مرفوعان كقولك يا محمد قائم فبقيت زيدا لا مبتدأ وفعل فاعلم ان خبره مبتدأ قال
الله تعالى المصطفى لعباده اعلم ان خبر المبتدأ يكون احد تشبيه اسم او فعل او ظرف
او جملة فيها خبر يعيى الى المبتدأ اما الاسم فقولك يا محمد قائم فزيد مبتدأ وقائم خبره في الاسم
قال الله تعالى محمد رسول الله اما الفعل فقولك يا محمد قائم فزيد يقوم فزيد مبتدأ وقائم خبره
في الفعل قال الله تعالى يا محمد الى دار السلام اما انظر فقولك يا محمد بكر في الدار
زيد مبتدأ وعندي خبره في انظر قال الله تعالى وعندى حسن البنا واما جملة فقولك
زيد ابوه قائم فزيد مبتدأ وابوه مبتدأ بان قائم خبر المبتدأ الثاني المبتدأ الثاني خبره
جملة فيها ذكر المبتدأ الاول خبر المبتدأ الاول ان كان خبر المبتدأ اسما فهو مرفوع
وان كان ظرفا او فعلا او جملة فهو على ما يتحقق من الاعراب **الفاعل والمفعول**
اعلم ان الفاعل مرفوع ابدأ والمفعول منصوب كقولك ضربت زيد عمر وارضيت يدا

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the grammatical discussion.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, providing further examples and explanations.

لانه فاعل نصبت عمر والانه مفعول قال الله تعالى او جالوت موت
لانه فاعل نصبت جالوت لانه مفعول ونحو ان المفعول متقد على الفاعل قال
الله تعالى واذا نزل ابراهيم بجملته نصبت ابراهيم لانه مفعول ونصبت له فاعل باب
مفعول المسمى فاعله اذا ذكرت مفعولا ولم يسم فاعله مفعولك نصبت
زيد لانه مفعول المسمى فاعله قال الله تعالى انا مانع منها اكيل اذا ذكرت مفعول
لم يسم فاعله نصبت الاول نصبت الثاني كقولك اعطى يدو هارفت يد لانه مفعول
ما لم يسم فاعله نصبت الثاني قال الله تعالى جلبت انسان ضعيفا بالاضافة
اعلم ان الاضافه يقع من سمين فاذا ضعفت اسم الى اسم آخر قرات الاول على ما شئت من الاعراب
بضعفت الثاني بالاضافة الى ذلك ايت غلام زيد مرت بغلام زيد قال الله تعالى علم
والشهادة باب الفعال التي ترفع الاسماء ونصب الالجاب
وبها كان صار ظن باب واصبح ومضى وما دام ما زال وانفك ما برح وما مضى و
ليس مطلق وقد اوجع هذه الافعال ما شئت منها نحو يكون يصير ويظن يبيت و
يدوم ويفك ترفع الاسماء ونصب الاخبار كقولك كان زيد عالما فعت زيد لانه اسم كان
نصبت عالما لانه خبر كان قال الله تعالى وكان عفو احياء باب الحروف
التي تنصب الاسماء وترفع الاحياء وتنته ان كان لكن في بيت بعلم هذه
الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك ان اقام نصبت زيد لانه اسم ان و
فانما لانه خبر ان قال الله تعالى ان السخفه رحيم وكذلك غايبها بالحق والحق
ه تخفض الاسماء وترفع الاحياء وهي تسعة عشر فارفع عن الى وعن الى وعن الى
مع وسوى حتى ورب واما وان فان اللام مخدونه وحاشا وعلوا وعدا هذه الحروف

وكان يظن ان كان لا يكون في قوله تعالى وكان عفو احياء باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع الاحياء وتنته ان كان لكن في بيت بعلم هذه الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك ان اقام نصبت زيد لانه اسم ان وفانما لانه خبر ان قال الله تعالى ان السخفه رحيم وكذلك غايبها بالحق والحق ه تخفض الاسماء وترفع الاحياء وهي تسعة عشر فارفع عن الى وعن الى وعن الى مع وسوى حتى ورب واما وان فان اللام مخدونه وحاشا وعلوا وعدا هذه الحروف

وكان يظن ان كان لا يكون في قوله تعالى وكان عفو احياء باب الحروف التي تنصب الاسماء وترفع الاحياء وتنته ان كان لكن في بيت بعلم هذه الحروف تنصب الاسماء وترفع الاخبار كقولك ان اقام نصبت زيد لانه اسم ان وفانما لانه خبر ان قال الله تعالى ان السخفه رحيم وكذلك غايبها بالحق والحق ه تخفض الاسماء وترفع الاحياء وهي تسعة عشر فارفع عن الى وعن الى وعن الى مع وسوى حتى ورب واما وان فان اللام مخدونه وحاشا وعلوا وعدا هذه الحروف

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بالفاء
قال الله تعالى عندكم عن قمح حره لنا وعلامة نصبت سقوط النون وحروف الاستفهام
ول ما يجر كيف اين اتي والادنى الحمد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب
الحمد بالفاء قال الله تعالى و احسن بكم عليهم شي فطردهم وحرف الحمد ما وليس لا ولم
ول في التمني ليكن عندنا ففصح بك نصبت كفصح لانه جواب التمني بالفاء وحرف التمني
ولو ما ولو لا قوله تعالى يمني معهم فافوز اعظيما وقوله تعالى لا اجزي الى اجل قريب فاصدق
واكرن ربحا يحين في الرض الا ترضي اليك نصبت فمحسن لانه جواب العرض بالفاء
قال الله فان استطعت ان تتقني تقاني الا ارضي سلكا السما فاقمهم آية فان حدث
الفاعل في الجوابات جزئها كلها الا الحمد فانه رفع على معنى شرط ونحو الحقولك في الا
رضي اكرمت مت اكرمت لانه جواب الامر بغير الفاء قوله تعالى قل تعالوا اتل محرم عليكم يوم
علامة الجرم في سقوط الواو وكذلك اخواتها يا ما يتبع الا في اعرابها بواو التثنية والنون
والعطف البديل ان كان الاسم فاعبده رفع وان كان الاسم نصبا فعبده نصب وان كان
الاسم مفعلا فعبده خفض اما التثنية فقولك جاري يدين العاقل فعت العاقل لا لغت لانه
وكذلك آيت يدين العاقل لا انتفت المعركة الا بالمعركة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك في المعركة
هنا يدين العاقل فعت المعركة والموعظة فعت وقال هذا الصراط اتقوا نصبت اتقوا لانه
فعت الصراط كقولك النكرة بدار جاز عاقل وقوله تعالى بدار صراط اتقوا واما التوكيد فحاصل
زيد نفسه وعينه فعت نفسه وعينه لانه لا يرد في ذلك آيت يدين نفسه وعينه ومرت بنفسه
وعينه وحروف التوكيد اربعة هي النون العين والكل والجمع نحو جاري زينه وعينه ودار
القوم اهلهم وعينهم وكلهم وجمعهم فعت لانه توكيد للقوم مثال الله تعالى

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بالفاء
قال الله تعالى عندكم عن قمح حره لنا وعلامة نصبت سقوط النون وحروف الاستفهام
ول ما يجر كيف اين اتي والادنى الحمد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب
الحمد بالفاء قال الله تعالى و احسن بكم عليهم شي فطردهم وحرف الحمد ما وليس لا ولم
ول في التمني ليكن عندنا ففصح بك نصبت كفصح لانه جواب التمني بالفاء وحرف التمني
ولو ما ولو لا قوله تعالى يمني معهم فافوز اعظيما وقوله تعالى لا اجزي الى اجل قريب فاصدق
واكرن ربحا يحين في الرض الا ترضي اليك نصبت فمحسن لانه جواب العرض بالفاء
قال الله فان استطعت ان تتقني تقاني الا ارضي سلكا السما فاقمهم آية فان حدث
الفاعل في الجوابات جزئها كلها الا الحمد فانه رفع على معنى شرط ونحو الحقولك في الا
رضي اكرمت مت اكرمت لانه جواب الامر بغير الفاء قوله تعالى قل تعالوا اتل محرم عليكم يوم
علامة الجرم في سقوط الواو وكذلك اخواتها يا ما يتبع الا في اعرابها بواو التثنية والنون
والعطف البديل ان كان الاسم فاعبده رفع وان كان الاسم نصبا فعبده نصب وان كان
الاسم مفعلا فعبده خفض اما التثنية فقولك جاري يدين العاقل فعت العاقل لا لغت لانه
وكذلك آيت يدين العاقل لا انتفت المعركة الا بالمعركة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك في المعركة
هنا يدين العاقل فعت المعركة والموعظة فعت وقال هذا الصراط اتقوا نصبت اتقوا لانه
فعت الصراط كقولك النكرة بدار جاز عاقل وقوله تعالى بدار صراط اتقوا واما التوكيد فحاصل
زيد نفسه وعينه فعت نفسه وعينه لانه لا يرد في ذلك آيت يدين نفسه وعينه ومرت بنفسه
وعينه وحروف التوكيد اربعة هي النون العين والكل والجمع نحو جاري زينه وعينه ودار
القوم اهلهم وعينهم وكلهم وجمعهم فعت لانه توكيد للقوم مثال الله تعالى

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بالفاء
قال الله تعالى عندكم عن قمح حره لنا وعلامة نصبت سقوط النون وحروف الاستفهام
ول ما يجر كيف اين اتي والادنى الحمد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب
الحمد بالفاء قال الله تعالى و احسن بكم عليهم شي فطردهم وحرف الحمد ما وليس لا ولم
ول في التمني ليكن عندنا ففصح بك نصبت كفصح لانه جواب التمني بالفاء وحرف التمني
ولو ما ولو لا قوله تعالى يمني معهم فافوز اعظيما وقوله تعالى لا اجزي الى اجل قريب فاصدق
واكرن ربحا يحين في الرض الا ترضي اليك نصبت فمحسن لانه جواب العرض بالفاء
قال الله فان استطعت ان تتقني تقاني الا ارضي سلكا السما فاقمهم آية فان حدث
الفاعل في الجوابات جزئها كلها الا الحمد فانه رفع على معنى شرط ونحو الحقولك في الا
رضي اكرمت مت اكرمت لانه جواب الامر بغير الفاء قوله تعالى قل تعالوا اتل محرم عليكم يوم
علامة الجرم في سقوط الواو وكذلك اخواتها يا ما يتبع الا في اعرابها بواو التثنية والنون
والعطف البديل ان كان الاسم فاعبده رفع وان كان الاسم نصبا فعبده نصب وان كان
الاسم مفعلا فعبده خفض اما التثنية فقولك جاري يدين العاقل فعت العاقل لا لغت لانه
وكذلك آيت يدين العاقل لا انتفت المعركة الا بالمعركة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك في المعركة
هنا يدين العاقل فعت المعركة والموعظة فعت وقال هذا الصراط اتقوا نصبت اتقوا لانه
فعت الصراط كقولك النكرة بدار جاز عاقل وقوله تعالى بدار صراط اتقوا واما التوكيد فحاصل
زيد نفسه وعينه فعت نفسه وعينه لانه لا يرد في ذلك آيت يدين نفسه وعينه ومرت بنفسه
وعينه وحروف التوكيد اربعة هي النون العين والكل والجمع نحو جاري زينه وعينه ودار
القوم اهلهم وعينهم وكلهم وجمعهم فعت لانه توكيد للقوم مثال الله تعالى

ويخرج حينئذ مجرى نعم ويجري مسرعة مجرى قتل كعب بن الأشرف
 زيدا لانه خبر بعد اوكذ لك سار ولا زيدا قال الله تعالى مثل القوم الذين كذبوا با
 باب النافذة وهي ترفع الاسم نصب الخبر تقول كذا زيدا قائما فثبت زيد الاله خبر
 قال الله تعالى ما هذا بشرا فان كنت الخ على الاسم ادا دخلت عليه الاله فثبت كعب
 قائم زيد وما زيدا الا قائم قال الله تعالى ما محمد الا رسول الله فثبت وخلصت الباء
 خبر ما تقول كذا زيدا بقايم قال الله تعالى ما انتم عليه لباشرين بنو ثيم يرفعون جهنم
 في كل حال فيقولون ما زيدا قائم وما قائم زيد الا ان القرآن نزل بلغه اهل النجى ما
 التي لتفي لمحب ان الفيت الاسم النكرة بجا نصبه غير ثمين كقولك لا رجل في لدا
 نصبت رجلا على الفتي قال الله تعالى لا ريب وان كثرت الا فانت فيه بالخيار
 شئت نصبتهما بخبر الثنوي فقلت لا حول ولا قوة الا بالله وقال الله تعالى لا حول ولا
 فسوق ولا جدال وان شئت فعبها بالثنوي فقلت لا حول ولا قوة الا بالله قال
 الله تعالى لا يبع فيه ولا حول وان شئت رفعت الاول بالثنوي ونصب الآخر غير الثنوي
 فقلت لا حول ولا قوة وان شئت فتحت الاول ونصب الثاني بالثنوي فقلت
 لا حول ولا قوة وان شئت نصبت الاول بغير الثنوي ونصب الثاني فقلت لا حول
 ولا قوة وان فصلت بين لا وبين الاسم لم يفتح ثنوي فقلت بالثنوي لا حول ولا قوة
 لا كقولك لا في الدار رجل الا امرؤ قال الله تعالى لا فيها غول ولا هم عنها ينسوف
 باب كرم وهي علم وجهين احدهما ان يكون استفهامية والآخر ان يكون
 خبرية فاذا كان استفهامية نصب الاسم على التثنية نحو كرم ذريها ما لك نصبت
 الدرهم على التثنية وان شئت خذفت المنصوب فقلت كرم ما لك

هم خبر باشد خواه استغفار باشد کنایه از عذاب باشد به معنی آن که در حدیث آمده است ۱۲ ق ۱۳ ۱۴ ۱۵

الكان كم خبر فخفضت الاسم على الاضافة وان شئت لاصبت الاسم بها في الخبر
نصبته في الاستفهام فقلت كم جلا ليقته وان شئت اذلت عليه من فعلت
كم من جلا ليقته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة وان فصلت بين
كم وبين الاسم شي نصبة لا غير كقولك كم في الدار جلا ليقته وكاين شلو من
لازم فيك كقولك كاين جلا ليقته قال الله تعالى وكاين من يبعث عن امرها
باب من ممد وبهاير فغان ماضى من الوقت وتخفضان انت فيه
كقولك نار ايتة نديوم الجمعة بالرفع ومنذ اليوم بانخفض كذلك منذ الا ان من في خفض
في الرفع اكثر **باب** حروف القسم هي الواو والياء والتاء وهذه
الحروف تخفض القسم بنحو ما لا فعل كن خفضت اسم كسبها القسم وكذلك وا
وما اسد قوله تعالى واشمس ضحيا وقوله تعالى تاملت اكن عما كنتم تفرون فاما الباء
فدخل على كل قسم به ظاهر كان او ضمير كقولك تاملت اسد لا فعل كن او بك لا فعل كن
واما الواو فانها تدخل على الظاهر دون الضمير كقولك اسد لا فعل كن اذ لا
يسمح زان تقول وك لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن الا على اسم اسد خاصة
كقولك تاملت اسد لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن الا على اسم اسد خاصة
واذا خذت حروف اسم نصبت القسم به كقولك اسد لا فعل كن اذ لا يجوز
انخفض ايضا كقولك اسد لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن اذ لا يجوز
اشله وهي اللام وان ما ولا ما الا لام وان في الاشياء دون النفي كقولك وا
لا تصد كذا و اسد ان زيد قائم قال الله تعالى ان سفيك شتي وخال اسد كذا
خلقنا الانسان في احسن تقويم واما ما لا ففي النفي دون الاشياء

الكان كم خبر فخفضت الاسم على الاضافة وان شئت لاصبت الاسم بها في الخبر
نصبته في الاستفهام فقلت كم جلا ليقته وان شئت اذلت عليه من فعلت
كم من جلا ليقته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة وان فصلت بين
كم وبين الاسم شي نصبة لا غير كقولك كم في الدار جلا ليقته وكاين شلو من
لازم فيك كقولك كاين جلا ليقته قال الله تعالى وكاين من يبعث عن امرها
باب من ممد وبهاير فغان ماضى من الوقت وتخفضان انت فيه
كقولك نار ايتة نديوم الجمعة بالرفع ومنذ اليوم بانخفض وكذلك منذ الا ان من في خفض
في الرفع اكثر **باب** حروف القسم هي الواو والياء والتاء وهذه
الحروف تخفض القسم بنحو ما لا فعل كن خفضت اسم كسبها القسم وكذلك وا
وما اسد قوله تعالى واشمس ضحيا وقوله تعالى تاملت اكن عما كنتم تفرون فاما الباء
فدخل على كل قسم به ظاهر كان او ضمير كقولك تاملت اسد لا فعل كن او بك لا فعل كن
واما الواو فانها تدخل على الظاهر دون الضمير كقولك اسد لا فعل كن اذ لا
يسمح زان تقول وك لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن الا على اسم اسد خاصة
كقولك تاملت اسد لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن الا على اسم اسد خاصة
واذا خذت حروف اسم نصبت القسم به كقولك اسد لا فعل كن اذ لا يجوز
انخفض ايضا كقولك اسد لا فعل كن اذ لا يجوز تاملت اسد لا فعل كن اذ لا يجوز
اشله وهي اللام وان ما ولا ما الا لام وان في الاشياء دون النفي كقولك وا
لا تصد كذا و اسد ان زيد قائم قال الله تعالى ان سفيك شتي وخال اسد كذا
خلقنا الانسان في احسن تقويم واما ما لا ففي النفي دون الاشياء

نحو و الله ما فعلت كذا و الله لا يفعل كذا قوله تعالى و التجراد ابو موسى ما فعل صلحكم و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق لا في مستقبله قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نعيم الاسينيل الرشا و باب حتى و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى متى مطلع العجز و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و قلتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول و قد يكون حتى بمنزلة و او اللطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب لان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم و هي مسوقة
نحو ان يذوقهم كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقورهم و
قوله تعالى ان الان ان ليريه ليمكوه و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوق القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
بمعنى خسر و اذا توسطت بين الكلام او وقعت بعد العلم او الظن فهي مقبولة كقولك
بمعنى ان يذوقهم و علمت ان يذوقهم و طمعت ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
و اعلموا ان الله يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
يقع الاء في خبر ما فمكسر نحو علمت ان يذوق القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسلوكه باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو و الله ما فعلت كذا و الله لا يفعل كذا قوله تعالى و التجراد ابو موسى ما فعل صلحكم و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق لا في مستقبله قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نعيم الاسينيل الرشا و باب حتى و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى متى مطلع العجز و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و قلتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول و قد يكون حتى بمنزلة و او اللطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب لان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم و هي مسوقة
نحو ان يذوقهم كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقورهم و
قوله تعالى ان الان ان ليريه ليمكوه و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوق القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
بمعنى خسر و اذا توسطت بين الكلام او وقعت بعد العلم او الظن فهي مقبولة كقولك
بمعنى ان يذوقهم و علمت ان يذوقهم و طمعت ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
و اعلموا ان الله يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
يقع الاء في خبر ما فمكسر نحو علمت ان يذوق القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسلوكه باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو و الله ما فعلت كذا و الله لا يفعل كذا قوله تعالى و التجراد ابو موسى ما فعل صلحكم و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق لا في مستقبله قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نعيم الاسينيل الرشا و باب حتى و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى متى مطلع العجز و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و قلتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول و قد يكون حتى بمنزلة و او اللطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب لان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم و هي مسوقة
نحو ان يذوقهم كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقورهم و
قوله تعالى ان الان ان ليريه ليمكوه و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوق القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
بمعنى خسر و اذا توسطت بين الكلام او وقعت بعد العلم او الظن فهي مقبولة كقولك
بمعنى ان يذوقهم و علمت ان يذوقهم و طمعت ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
و اعلموا ان الله يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم و ان يذوقهم
يقع الاء في خبر ما فمكسر نحو علمت ان يذوق القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسلوكه باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو عسی آید ان یخرج قوله تعالى عسی بکم ان یرحمکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بالرفع ومثله کاذرید یفعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی اوجوب
خذه فادنی کاذریدها اوجوب ان اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما حسنید انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو حسنید ای ما حسنید قوله تعالی ان یمنعهم ولایضری ما ان یمنعهم
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرف نظر فان طرف الزمان ظرف المحل
وکلها منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت لیوم
انصبته الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لانیض ما لا ینون وکذلک
اوقاتهم واما طرف المكان فهو خلف قدام وفوق وتحت ویمین وشمال وعندین
وبعد وقبل وما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبته خلفک علی انظر
وکذلک اوقاتهم قوله تعالی وعند ظلم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسم
منشی انصبته لمتشني نحو جاز فی القوم الازید انصبته ید انصبته بعد الاثبات
وکذلک لیت القوم الازید ومرت بالقوم الازید قوله تعالی فشر دامنہ الا
طغلا وقوله تعالی فسجد الملائکة کعبه اجمعہ والایس انصبته اسم استئذان
وذكرت لمتشني من یجوز فی الرفع علی البدلیه ونصب علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید والازید قوله تعالی فاعلموا الا قلیلاً واذنفت اسم
استئذان منه خذت لمتشني اجريت استئذان علی ما یحق من الاعاب کقولک جاز

نحو عسی آید ان یخرج قوله تعالى عسی بکم ان یرحمکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بالرفع ومثله کاذرید یفعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی اوجوب
خذه فادنی کاذریدها اوجوب ان اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما حسنید انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو حسنید ای ما حسنید قوله تعالی ان یمنعهم ولایضری ما ان یمنعهم
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرف نظر فان طرف الزمان ظرف المحل
وکلها منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت لیوم
انصبته الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لانیض ما لا ینون وکذلک
اوقاتهم واما طرف المكان فهو خلف قدام وفوق وتحت ویمین وشمال وعندین
وبعد وقبل وما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبته خلفک علی انظر
وکذلک اوقاتهم قوله تعالی وعند ظلم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسم
منشی انصبته لمتشني نحو جاز فی القوم الازید انصبته ید انصبته بعد الاثبات
وکذلک لیت القوم الازید ومرت بالقوم الازید قوله تعالی فشر دامنہ الا
طغلا وقوله تعالی فسجد الملائکة کعبه اجمعہ والایس انصبته اسم استئذان
وذكرت لمتشني من یجوز فی الرفع علی البدلیه ونصب علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید والازید قوله تعالی فاعلموا الا قلیلاً واذنفت اسم
استئذان منه خذت لمتشني اجريت استئذان علی ما یحق من الاعاب کقولک جاز

نحو عسی آید ان یخرج قوله تعالى عسی بکم ان یرحمکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بالرفع ومثله کاذرید یفعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی اوجوب
خذه فادنی کاذریدها اوجوب ان اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما حسنید انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو حسنید ای ما حسنید قوله تعالی ان یمنعهم ولایضری ما ان یمنعهم
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرف نظر فان طرف الزمان ظرف المحل
وکلها منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت لیوم
انصبته الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لانیض ما لا ینون وکذلک
اوقاتهم واما طرف المكان فهو خلف قدام وفوق وتحت ویمین وشمال وعندین
وبعد وقبل وما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبته خلفک علی انظر
وکذلک اوقاتهم قوله تعالی وعند ظلم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسم
منشی انصبته لمتشني نحو جاز فی القوم الازید انصبته ید انصبته بعد الاثبات
وکذلک لیت القوم الازید ومرت بالقوم الازید قوله تعالی فشر دامنہ الا
طغلا وقوله تعالی فسجد الملائکة کعبه اجمعہ والایس انصبته اسم استئذان
وذكرت لمتشني من یجوز فی الرفع علی البدلیه ونصب علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید والازید قوله تعالی فاعلموا الا قلیلاً واذنفت اسم
استئذان منه خذت لمتشني اجريت استئذان علی ما یحق من الاعاب کقولک جاز

اللازيم لا فاعل ذلك ما ريت الملازيم او ما ريت الا يزيد قوله كما ما محمد الا يسو
و حروف الاستثنا عشرة وهي الا وغيره سوى عدا و خلا و حاشا وليس لا يكون ما
غير محكمه كالم الا الا ان اعلمها كاعراب ما بعد الا فتقول كذا في القوم غير زيد وما جازني
القوم غير زيد وغير زيد و اما سوى فليس ما نحو جازني القوم سوى خفضت زيداً
بالاضافة وسوى منصوب و اما عدا و حاشا فتصبن من قولك جازني
القوم عدا زيداً و زيداً و اما عدا و ما خلا ليس ولا يكون فنصبن لا غير فتقول كذا في القوم
ما عدا زيداً و ما خلا عمرو و ليس خاله او لا يكون بكبريا باب نون التاكيد اعلم ان نون
التاكيد تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة الامر والنهي الدعاء والشرط
اذا كان ما في جواب القسم اذا كان باللام فتقول في الامر الواحد اضرب يد او الاثنين
اضربان يد او الجمع اضربن او الواحد اضرب في الاثنين اضربان الجمع المونث اضربا
وتفتح ما قبل النون الواحد وتضم في الجمع المذكور وتكسر في الواحدة والنهي لا تضر
وفي الدعاء اللهم اغفر لنا وفي الاستعظام تضربن في جواب القسم و اما لا تضر
وفي الشرط اما تضربه لضررك كذلك التثنية والجمع التانيث وان شئت خفضت النون
في يه كلها كقولك اضربن الا ان يكون ما قبل النون لفظ ساكنه نحو اضربان اضربان فانه
لا يجوز تخفيفها وان فتحت عليها قلبتها الفاء اذا فتح ما قبلها او واو اذا ضم ما قبلها او
يا اذا تكسر ما قبلها قوله تعالى انفسعوا بالناحية وقال الله تعالى ليكنوا بالصائين
ما علم ان ما في كلام العرب على تسعة اوجه القرآن طلق بين الاول للنفي مثل
قوله تعالى ما يؤمنهم من قى والثاني للجهالة قال تعالى ما محمد الا رسول الثالث للثبات في الخبر
قوله تعالى لا عبيد تعدون الرابع الاستعظام مثل قوله تعالى وما ادرى بالقاعة والحي للشرط

قوله تعالى ما اتخذوا الا نفوسهم من سجدة عند الله وادس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للتعجب مثل قوله تعالى فما اضمهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حنذا ما هنا كالتاسع للمصدة مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل وقد دخل على ثمانية استار وفي تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادرها وفي الامر من الثلاثي في السجدة
 واما الاسماء فخران اثنتان ابن ابي ذر و امرية و اسم و اسمته و اما الانسية الستة
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرف و فعل نحو امتنع و استقبل و جعل و فعل
 نحو احمر و افعال نحو احمر و افعل نحو اخشوش و افعل نحو اجلود و افعل نحو مشعر و افعل نحو
 احمر و كذلك التفاعل و افعل اذا دغمت فيه التاء نحو اطهر و افعل و اما الامر منها
 نحو انصرف و امتنع و كذلك اخواتها و اما المصاد منها نحو انصرف و امتنع و اما
 كذلك اخواتها و اما الامر من الثلاثي المجر و نحو اضرب اعلم واقعد و ما شبهه فبنو
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي مكسورة الاني الامر من الفعل يضم العين فهي مضبوطة
 نحو واقعد و اذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب و كتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه و الف التي هم الله فيها ايضا الف و صل اذا ابتدأت بها
 فيها مفتوحان الرجل جازني يايم الله يا نعتين هذا والله علم باب العدد و علم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود و الآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع و الآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

قوله تعالى ما اتخذوا الا نفوسهم من سجدة عند الله وادس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للتعجب مثل قوله تعالى فما اضمهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حنذا ما هنا كالتاسع للمصدة مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل وقد دخل على ثمانية استار وفي تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادرها وفي الامر من الثلاثي في السجدة
 واما الاسماء فخران اثنتان ابن ابي ذر و امرية و اسم و اسمته و اما الانسية الستة
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرف و فعل نحو امتنع و استقبل و جعل و فعل
 نحو احمر و افعال نحو احمر و افعل نحو اخشوش و افعل نحو اجلود و افعل نحو مشعر و افعل نحو
 احمر و كذلك التفاعل و افعل اذا دغمت فيه التاء نحو اطهر و افعل و اما الامر منها
 نحو انصرف و امتنع و كذلك اخواتها و اما المصاد منها نحو انصرف و امتنع و اما
 كذلك اخواتها و اما الامر من الثلاثي المجر و نحو اضرب اعلم واقعد و ما شبهه فبنو
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي مكسورة الاني الامر من الفعل يضم العين فهي مضبوطة
 نحو واقعد و اذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب و كتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه و الف التي هم الله فيها ايضا الف و صل اذا ابتدأت بها
 فيها مفتوحان الرجل جازني يايم الله يا نعتين هذا والله علم باب العدد و علم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود و الآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع و الآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

قوله تعالى ما اتخذوا الا نفوسهم من سجدة عند الله وادس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للتعجب مثل قوله تعالى فما اضمهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حنذا ما هنا كالتاسع للمصدة مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل وقد دخل على ثمانية استار وفي تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادرها وفي الامر من الثلاثي في السجدة
 واما الاسماء فخران اثنتان ابن ابي ذر و امرية و اسم و اسمته و اما الانسية الستة
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرف و فعل نحو امتنع و استقبل و جعل و فعل
 نحو احمر و افعال نحو احمر و افعل نحو اخشوش و افعل نحو اجلود و افعل نحو مشعر و افعل نحو
 احمر و كذلك التفاعل و افعل اذا دغمت فيه التاء نحو اطهر و افعل و اما الامر منها
 نحو انصرف و امتنع و كذلك اخواتها و اما المصاد منها نحو انصرف و امتنع و اما
 كذلك اخواتها و اما الامر من الثلاثي المجر و نحو اضرب اعلم واقعد و ما شبهه فبنو
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي مكسورة الاني الامر من الفعل يضم العين فهي مضبوطة
 نحو واقعد و اذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب و كتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه و الف التي هم الله فيها ايضا الف و صل اذا ابتدأت بها
 فيها مفتوحان الرجل جازني يايم الله يا نعتين هذا والله علم باب العدد و علم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود و الآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع و الآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

من الفعل موشة على فعلا نحو حمراء وكذا لك بما فعل بك أي فعل بك من يد
 حسن عجم وكل لغت مذكرة على فعلا موشة على فعل نحو عشتان ومشتي و
 شبعان وشبجي وعشتان غصني وكل اسم واحد جمع في آخره اث التانيث ممدودا
 كانت ومقصود نحو حمراء وجل على علماء وجرحى كل جمع ثالث الف وبعد الألف
 أو ثلثة أحرف أو وسطها ساكن أو حرف مشددة نحو وارسم وناير ودواب كل أصل
 بالبعء ومن أحد إلى اللدبة نحو موشة أحاد ومشتي وثنائي ومثلاث وثلاث ومربع
 رباع وقيل إلى معشدة وعشتا فهذا الاسماء لا لا ينصرف معرفة وتكررة نحو مرت بأجر
 ضبت أجرة وهو في موضع خفض لأنه لا ينصرف قال الله تعالى ويعلمون أنه ما يثاب
 به عجايب وتماثيل منها ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في التكررة وهو كل اسم
 على وزن الفعل نحو يزيد وشكر وتغلب كل اسم في آخره ما التانيث نحو طلحة وعائشة
 وحمزة وكذلك أسماء الشؤر البقاع إذا اردت بها التانيث نحو عباد وكنة ومخير
 وحم وكل اسم كان موشا بالمعنى فزيب ومريم لأن يكون الاسم على ثلثة
 أحرف أو وسطها ساكن نحو هبة وعد وأن شئت صرفته وإن شئت لم يصرفه و
 كل اسم في آخره الف ونون زائدة تان نحو عثمان وعمران وسليمان وكل اسمين جعل
 اسما واحدا نحو معد كيرب تغلبك كل اسم فاعل على إلى فعل نحو عمر و
 زواصلها عام وزافر وكل اسم مجي نحو إبراهيم وسامعيل فهذا الاسماء
 ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في التكررة نحو مرت بأجر أي مرت بأجر لم يصب
 الأول لأنه معرفة صرف الثاني لأنه تكررة قال الله تعالى أنيطوا مضى في
 التكررة وقالوا طوا مضى في المعرفة وكذلك سائر ما ذكرناه

۱۲۲
 الحمد لله والمنته که نسخ میوه ضرر مری . اسعد اوان و
 حسن زمان بنای خیمه ماه رمضان المبارک ۱۳۹۹ هجری قمریه
 جناب افضل العلماء مولانا مولوی قدرت احمد صاحب مدظلہ و تصحیح
 اکل الحقیقین جناب مولوی قبول احمد صاحب گوپاموی سلمہ اللہ تعالیٰ
 و مطبع حسنی میر حسن ضوی ولد حسین فیر کمال در
 بیت اسطنت لکھنؤ محمد محمود گوگڑا نطباع پوشید و برپا آید ختم تمام
 مذہب کہ دید برار باب عقل و گیارست اصحاب فہم و درایت تحقیق و محقق
 نیست کہ چون این کتاب از کثرت تداول طفلان دست تصف و تاجیدن
 دراز است حتی الوسیع باجماع چند نسخ و تطابق بسیار ہر یک بطریق فہم
 بنفا و مع ما کہ نصحت پر داختہ شد سہو خطای بشری را از ناظرین
 رجای عفو است و در بعضی جا ہا حسد و مصنف را تسامح رود و او
 بقویکہ مصرعہ خطائی بزرگان گرفتار خطا پتانہست توجیہ و تفسیر

نمودہ شد

کتبہ شیو مال غفر ذنوبہ

اقضا غير مشهور است ابو

اقضا غير مشهور است ابو

